

تئوری آنومی دورکیم و مرتن؛

شباهتها، تفاوتها و شیوه‌های اندازه‌گیری^۱

Anomie Theory of Durkheim and Merton,

Similarities, Differences and Methods of Measurement

Hooshang Nayebi¹, Said Moidfar¹, Seyyed
Hossein Serajzadeh¹, Iraj Faizi²

Introduction: The theory of Anomie has two principal theorists; the first is Durkheim, the founder of this theory and second is Merton who that extends and systematizes the theory. However, these theories have fundamental differences that are ignored because of hegemony of Merton's theory on sociological researches. What is known as anomie theory in sociology and sociology of deviances is theory of Merton mainly. This study paper aimed to explain and contrasts the anomie theory of Durkheim and Merton, in particular to explore their differences. This is important due to false interpretations of these theories, and ignorance their differences in academic resources and social researches on anomie. In addition to the theoretical aspect, due to because of anomie situation in Iran, particularly in the last decade about which that many experts have consensus about it, this study has application importance as

1. Ph.D. in Sociology
2. Ph.D. in Sociology, <iraj_faizi@yahoo.com>

هوشنگ نایبی^۱، سعید معیدفر^۱، سید حسین
سراج‌زاده^۱، ایرج فیضی^۲

مقدمه: تئوری آنومی دو صاحب‌نظر اصلی دارد؛ یکی دورکیم به‌عنوان بنیان‌گذار و دیگری مرتن به‌عنوان کسی که این تئوری را بسط داد و نظام‌مند کرد. علیرغم این، تئوری آنومی دورکیم تفاوت‌های زیادی با تئوری آنومی مرتن دارد که تحت تأثیر سلطه تئوری مرتن بر پژوهش‌های جامعه‌شناختی، عموماً نادیده گرفته شده است. هدف این مقاله بیان تئوری آنومی دورکیم و تئوری آنومی مرتن و کنکاشی در تفاوت‌های آنهاست. این موضوع به دلیل برداشتهای نادرستی که از این دو تئوری وجود دارد لازم به نظر می‌رسد. این مطالعه علاوه بر وجه تئوریک، با توجه به شرایط آنومیک جامعه ایران که مورد اجماع بسیاری از صاحب‌نظران است، اهمیت کاربردی نیز پیدا می‌کند. در پایان نیز شیوه‌های اندازه‌گیری آنومی با توجه به رویکردهای متفاوت توضیح داده شده است.

مرور انتقادی: نتایج این مطالعه نشان داد بین تئوری آنومی دورکیم و مرتن از نظر تأکید بر آرزوها و اهداف و وسایل دستیابی به آنها، اهمیت زمان و

۱- این مقاله برگرفته از رساله دکتری ایرج فیضی به راهنمایی دکتر هوشنگ نایبی و دکتر سعید معیدفر و مشاوره دکتر سید حسین سراج‌زاده در دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران است.

* دکتر جامعه‌شناس، دانشگاه تهران

** دکتر جامعه‌شناس، دانشگاه خوارزمی

*** دکتر جامعه‌شناس، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی جهاد دانشگاهی، (نویسنده مسئول)، <iraj_faizi@yahoo.com>

well. and numerous researches that use theoretical framework of anomie theory, this study is necessary and useful. Finally the ways of measurement of anomie are discussed.

Literature review: The results of this study showed that between Durkheim and Merton anomie theory, from the point of view of the amount of emphasis on the aspirations, goals and means of achieving them, the importance of time and speed of change, anthropology and the origin of aspirations and desires, the emphasis on moral base rather than behavioral norms of order, the effects of social classes on anomie and extend and inclusiveness of explanation there is a difference..

The findings of this study show many important differences between theory of Durkheim and Merton; including different emphasis on goals and aspirations and means that is required to reach them, periods of time and speed of change, human nature and origins of aspirations and desires, emphasis on moral base vs behavioral norms of order, relationship of class with anomie, and the extend and inclusiveness of explanation.

While anomie for Durkheim is defined by unlimited aspirations, from Mertonian perspective, anomie is the lacks of legitimate means offer achieving limited

سرعت تغییرات، انسان‌شناسی و منشاء آرزوها و خواسته‌ها، تأکید بر پایه اخلاقی در برابر پایه هنجاری نظم، اثر طبقه اجتماعی بر آنومی و گستره و جامعیت تبیین تفاوت وجود دارد.

درحالی‌که آنومی از نظر دورکیم با آرزوهای نامحدود مشخص می‌شود، مرتن به فقدان وسایل مشروع برای رسیدن به اهداف و آرزوهای محدود و حتی تجویز شده اشاره دارد. زمان و سرعت تغییرات برای دورکیم عامل تعیین‌کننده است؛ اما مرتن اساساً به زمان توجه ندارد. دورکیم هم به آنومی حاد و هم به آنومی مزمن توجه داشت؛ اما مرتن صرفاً به آنومی مزمن پرداخت و به همین دلیل موضوع سرعت تحولات از دستور کار او خارج شد. مرتن بر خلاف دورکیم جاه‌طلبی و فزون‌خواهی را ذاتی بشر نمی‌داند، بلکه آن را متأثر از فرهنگ جامعه می‌داند. دورکیم به پایه اخلاقی نظم و مرتن به پایه هنجاری نظم توجه داشت. دورکیم معتقد است طبقات بالاتر بیشتر مستعد آنومی و پیامدهای آن همچون خودکشی هستند. اما مرتن برعکس دورکیم معتقد است که دستیابی به اهداف و آرزوها برای همگان به‌طور یکسان فراهم نیست و از این نظر طبقه پایین فشار بیشتری را متحمل می‌شود و لذا بیشتر احتمال دارد دست به جرم و جنایت بزند یا درگیر سایر انواع انحراف و ناهمنوایی بشود. مطابق با رویکرد دورکیم، شرایط آنومیک تنها توان تبیین بخش محدودی از مسائل و انحرافات را دارد. اما تئوری آنومی مرتن بر آن است که گستره بیشتری از انحرافات و کج‌روییها را پوشش دهد.

در پژوهشهای حوزه آنومی، برای اندازه‌گیری آنومی از دو شیوه اصلی استفاده شده است؛ یکی

or even prescribed aspirations. Periods of time and speed of change are an important and determinant factor for Durkheim, but Merton has no attention to these factors. Durkheim pays attention to both acute anomie and chronic anomie, but Merton only studied the chronic anomie and for this reason, speed of change was no matter of importance in his theory. Durkheim emphasis on economic crises -boom or bust- and its social and moral consequences. Economic crises are roots of acute anomie. From Durkheimian perspective, anomie occur after economic crises (boom or bust); but Merton completely eliminates the issue of economic crisis. For Merton, unlike to Durkheim, ambition is not infrom the nature of human but is influenced by culture. Durkheim attends to the moral base of order, but versus Merton attends to the normative base of itsocial order. InFor Durkheim's opinion, higher classes are more exposed to anomie and its consequences like suicide., However, but Merton believes that achieving goals and aspirations the opportunity of success is not equal for all, and the lower class is more exposed to strain.; Thus, this class is more likely to commit crimes or other nonconformity behaviors. From Durkheimian's perspective, anomic

استفاده از مقیاسهای آنومی و دیگری اندازه‌گیری آرزوها و اختلاف آن با احتمال دستیابی به آرزوهاست.

بحث: علیرغم اینکه عموماً تئوری آنومی مرتن را بسط تئوری آنومی دورکیم می‌داند، اختلافات قابل توجهی بین آنها وجود دارد که گاهی حتی جهت‌های کاملاً متفاوتی می‌توانند به پژوهشها بدهند (از جمله در خصوص اثرات طبقه). هر کدام از این تئوریه‌ها قابلیت‌های متمایزی دارند که با درک این قابلیت‌ها، امکان بهره‌مندی از آنها فراهم می‌شود. به‌عنوان مثال تأکید ویژه و برجسته‌ای که تئوری آنومی دورکیم بر تحولات و بحرانها، به‌ویژه بحرانهای اقتصادی دارد در کار مرتن وجود ندارد. بنابراین از این نظر استفاده از تئوری آنومی دورکیم با شرایط جامعه ایران که چندین سال است با بحران اقتصادی روبرو است تناسب بیشتری دارد و می‌توان از ظرفیت این تئوری برای تحلیل این شرایط استفاده کرد. تفاوتها و ابهامات تئوریک به ابهام در معنا و اختلاف در تعریف و شیوه‌های اندازه‌گیری آنومی نیز منجر شده است. نتایج این مطالعه نشان داد با توجه به تفاوت رویکردها و مبانی نمی‌توان به یک تعریف و شیوه اندازه‌گیری واحد رسید؛ بلکه هر رویکرد باید متناسب با مفروضات خود شیوه اندازه‌گیری و سنجش متناسب با خود را داشته باشد.

کلید واژه‌ها: آنومی حاد و مزمن، آرزوها، انحرافات اجتماعی، اهداف و وسایل

تاریخ دریافت: ۹۵/۵/۲۴

تاریخ پذیرش: ۹۷/۷/۱۸

مقدمه

situation can explain only a part of social problems and social deviances, but the theory of Merton tries to explain the wider range of deviances.

In explanation of differences of anomie theory of Durkheim with anomie theory of Merton, differences in level of development of their societies is emphasized. French society in era of Durkheim was more traditional than to American society in era of Merton. In this French society ambitions and having high aspirations were not normal and condemned. While in American society these aspirations not only prescribed but also encouraged.

In the field of anomic researches, anomie is measured in two main ways; the first, by anomie scales and second by measuring of aspirations and the probability of attainment to them. So, the findings of researches in anomic area not comparable. In none of these methods, there is not same procedure, same statement and same questions. So, findings even in each of these two main ways of measurement of anomie aren't comparable. Because of this situation, knowledge in area of anomie is less progressive and less cumulative.

Discussion: Although Merton's theory of anomie is known as an extension of Durkheim's theory of anomie, but there are important differences between them.

«ایران در شرایط فعلی، بحرانی‌ترین وضعیت را از نظر نابهنجاری پشت سر می‌گذراند» (معیدفر، ۱۳۸۵). «بسیاری از اندیشمندان و صاحب‌نظران مسایل اجتماعی بر این عقیده‌اند که شرایط فعلی ایران یک شرایط آنومیک است» (معیدفر، ۱۳۸۵) و از «سست شدن نظم اجتماعی و ازهم‌گسیختگی انسجام اجتماعی» (اباذری، ۱۳۹۳) و از «پیامدهای اجتماعی مخرب و شکافها و تناقضهای حاصل از اجرای سیاستهای اقتصادی در ایران یاد می‌کنند (اباذری، ۱۳۹۳). برخی از صاحب‌نظران این شرایط آنومیک را «قوی و رو به تشدید» می‌دانند (رفیع‌پور، ۱۳۷۸) و از آنومی مضاعف (کوثری، ۱۳۹۳) و «آنومی اقتصادی» و «گسستهای هنجاری و وخامت اوضاع اجتماعی و ارتباط آن با سوء عملکرد اقتصادی» یاد کرده‌اند (مؤمنی، ۱۳۹۳). از دید برخی از این صاحب‌نظران شرایط اقتصادی- اجتماعی جامعه به گونه‌ای است که برای

Sometimes these differences can guide researchers into different ways (such as effects of classes).like the different assumption between these theories about effects of social class on anomie and different emphasis of these theories on aspirations/goals and means). Each of these theories has distinct capabilities. By understanding of these capabilities, it is possible to better use them. For example, unlike Merton, Durkheim has special emphasis on the changes and crises particularly economic crises. With regard to economic crises of Iran during the last decade, the theory of Durkheim is more applicable to explain the situation of Iran. and it is possible to use the capacity of this theory to analyze these situations.

In explanation of anomie situation, Durkheim emphasis on aspirations while Merton emphasis on means and ways to attainment these aspirations and goals. So we can conclude that in rapid social and economic changes, that it is more probable that aspirations arise and social regulations disrupted, theory of Durkheim is more applicable and appropriate.

Differences between these theories and their ambiguities resulted in different definitions, and meanings and measurement of anomie. The result of this study showed that, because of differences

اثبات بحرانی بودن آن «نیاز به استدلال و احتجاج نمی‌بینند» (مؤمنی، ۱۳۹۳).

وضعیت و برداشتهای فوق از شرایط اجتماعی جامعه ایران باعث جلب توجه محققان به پژوهش درباره آنومی شده است. اما آنومی مفهومی روشن و فاقد ابهام نیست. از مفهوم آنومی تفاسیر و برداشتهای متفاوتی ارائه شده است. «متاسفانه اندیشه بی‌هنجاری بیش از حد گسترش یافته است به طوری که دامنه وسیعی از شرایط اجتماعی و حالت‌های روانی را شامل می‌شود: بی‌سازمانی شخصی، آشفتگی فرهنگی، بی‌اعتمادی متقابل و مانند آن از این موارد است» (سی‌من، ۱۳۷۸). در این راستا می‌زروخی معتقد است «بیش از یک نوع بی‌هنجاری وجود دارد و توزیع افتراقی بی‌هنجاری بین طبقه‌های مختلف نشان‌دهنده انواع بی‌هنجاری است» (می‌زروخی، ۱۳۷۸).

در باب ارتباط تئوری آنومی مرتن با تئوری آنومی دورکیم دو دیدگاه متضاد وجود دارد؛ در یک دیدگاه تئوری آنومی مرتن در راستا و مکمل و نسخه نظام‌یافته و توسعه‌یافته تئوری آنومی دورکیم تلقی

in approaches a single can't reach to same definition and same measurement cannot be reached, thus each approaches according to its assumptions should have its own measurement according to its assumptions.
Keywords: Acute and chronic anomie, social deviations, aspirations, goals and means

می‌شود (کلووارد، ۱۹۵۹؛ سی‌من، ۱۳۷۸؛ رفیع‌پور، ۱۳۷۸). در رویکرد دیگر این دو نظریه با هم متفاوت (میزروخی، ۱۳۷۸؛ پفر، ۲۰۰۹؛ تامپسن، ۲۰۰۳؛ بنار، ۱۹۸۸؛ کوثری، ۱۳۹۳) و حتی متضاد و متناقض هستند (هیلبرت، ۱۹۸۹).

در پژوهش‌های جامعه‌شناسی، تئوری آنومی دورکیم تحت شعاع تئوری مرتن قرار گرفت. این وضعیت باعث ناشناختگی و حتی فهم نادرست از تئوری آنومی دورکیم شد. پفر در مطالعه‌ای مفهوم آنومی دورکیم را در ۳۸ کتاب درسی مبانی جامعه‌شناسی دانشگاه‌های امریکا در سالهای ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۷ بررسی کرد. او آنچه را در این کتابها به‌عنوان تعریف یا تفسیر آنومی دورکیم مطرح شده با این مفهوم آنچنانکه خود دورکیم در کتاب خودکشی به‌کار برده مقایسه کرد. بر اساس نتایج این مطالعه تنها ۲۱.۵ درصد از مطالب این کتابها با مطالب خود دورکیم انطباق داشته و ۷۸.۵ درصد فاقد انطباق بوده است (۲۰۰۹). تامپسن نیز می‌گوید «مرتین صرفاً مفهوم دورکیم را گسترش نداد، بلکه آنرا تغییر نیز داد» (۲۰۰۳). تفاوت در فهم و تفسیر آنومی، به تفاوت در شیوه اندازه‌گیری و سنجش و در نهایت به تفاوت و تضاد در نتایج و تفاسیر منتهی خواهد شد.

در این شرایط بی‌سامانی که خود مفهوم آنومی گرفتار آن شده، در تحقیقات داخلی کمتر به این تفاوتها توجه شده است. در مواردی حتی آنومی را با سنجش کجروی و انحرافات اجتماعی عملیاتی و شاخص‌سازی کرده‌اند و بین مفهوم «آنومی» و «انحراف اجتماعی» تمایز قائل نشده‌اند (سراج‌زاده، ۱۳۷۸). مقاله حاضر تلاش دارد ابتدا نظریه‌های آنومی دورکیم (در سطح خرد و بر اساس کتاب خودکشی) و مرتن را معرفی کند و سپس به مقایسه آن دو

بپردازد و در پرتو این مقایسه تفاوت‌های متعدد این دو تئوری را بیان کند. در پایان نگاهی به شیوه‌های متفاوت اندازه‌گیری مفهوم آنومی خواهد شد.

تئوری آنومی دورکیم

دورکیم، در تئوری خود بر اهمیت حوزه اقتصاد و بحرانهای اقتصادی و پیامد این بحرانها بر آشفته‌گیهای اجتماعی و ضعف و انحطاط اخلاق عمومی تأکید دارد. «وظایف اقتصادی که سابقاً نقشی فرعی داشتند اکنون نقش درجه اول پیدا کرده‌اند. گذشت آن زمانهایی که وظایف اقتصادی را به طبقات اجتماعی فرودست وامی گذاشتند. در مقابل وظایف اقتصادی، وظایف نظامی، اداری و دینی بیش از پیش عقب می‌روند ... این شکل از فعالیت که چنین مقامی در مجموعه زندگانی اجتماعی پیدا کرده بی‌گمان نمی‌تواند تا این حد بی‌نظم باقی بماند بی آن که به آشفته‌گیهای عمیق نینجامد. چنین وضعی به‌ویژه منشاء انحطاط اخلاق عمومی است. زیرا درست از آن جا که وظایف اقتصادی، امروزه بخش اعظم شهروندان را به خود مشغول کرده است، انبوهی از افراد را می‌توان دید که سراسر عمرشان در محیطی صنعتی و تجاری می‌گذرد؛ و چون انتظام اخلاقی شدیدی بر این محیط حکمفرما نیست پس در واقع بخش اعظم زندگی آنان خارج از حیطه هرگونه تأثیر اخلاقی قرار دارد ... اگر نظم و قاعده‌ای در امور اقتصادی ایجاد نشود آثار و نتایج‌اش از حدود قلمرو اقتصاد خارج خواهد شد و نوعی کاهش حس اخلاقی در عموم مردم را به دنبال خواهد داشت» (دورکیم، ۱۳۸۱).

دورکیم در عین تأکید بر اهمیت اقتصاد و به‌ویژه پیامدهای منفی بی‌نظمی و آشفته‌گی در حوزه اقتصاد بر جامعه، تلاش دارد تا این تصور ساده را که بحرانهای اقتصادی به دلیل فقری که ایجاد می‌کنند منتج به پیامدهای منفی اجتماعی می‌شوند را رد کند. استدلال او این است که اگر مسائل اجتماعی ناشی از بحران اقتصادی و فقر ناشی از آن باشد، طبیعتاً در شرایط رفاه و رونق اقتصادی نباید با این مسائل مواجه باشیم؛ حال آنکه برخی از مسائل اجتماعی

چون خودکشی، هم در شرایط رونق و هم در شرایط رکود اتفاق می‌افتد. پس علت این مسائل را باید در جای دیگری جستجو کرد. از نظر دورکیم فقر نه تنها اثر تشدیدکننده‌ای بر مسائل اجتماعی ندارد بلکه حتی اثر معکوس دارد. «چیزی که به‌طور قطع ثابت می‌کند که بحران اقتصادی تأثیر شدیدی را که غالباً به آن نسبت داده می‌شود، ندارد، این است که بیشتر اثر معکوس ایجاد می‌کند. در ایرلند که روستانشین زندگی دشواری را سپری می‌کند، خودکشی در سطح خیلی کم اتفاق می‌افتد. کالابر بینوا و فقیر هیچ خودکشی ندارد؛ خودکشی در اسپانیا ده برابر کمتر از فرانسه روی می‌دهد. حتی می‌توان گفت که فقر یک نوع مصونیت در برابر خودکشی ایجاد می‌کند. در ایالت‌های مختلف فرانسه، خودکشی در میان کسانی که از دارایی و امکانات شخصی بیشتر برخوردار هستند، خیلی متداول است» (دورکیم، ۱۳۸۹).

از نظر دورکیم آنچه موجب مسائل و بحران‌های اجتماعی می‌شود نه فقر یا رفاه اقتصادی بلکه ناگهانی بودن تغییرات و بی‌تعادلی ناشی از آن است. چرا که اگر تغییرات به‌کندی و آرامی صورت گیرد انسان می‌تواند با آن انطباق پیدا کند و با آن هماهنگ شود؛ اما هنگامی که تغییرات، سریع و ناگهانی اتفاق می‌افتد و جامعه دچار بی‌تعادلی شدید می‌شود، انسان نمی‌تواند خود را با آن تطبیق دهد و این باعث نارضایتی و مسائل و آسیب‌های اجتماعی می‌شود. «گرچه بحران‌های صنعتی و مالی موجب افزایش خودکشی می‌شوند، ولی نمی‌توان نتیجه گرفت که این افزایش به سبب فزونی فقریست که از بحران‌ها ناشی شده است، زیرا بحران‌های حاصل از رفاه نیز به افزایش خودکشی می‌انجامد؛ برای اینکه آنها نیز بحران هستند و موجب آشفتگی‌هایی در نظم امور اجتماعی می‌شوند. هر گسستگی در تعادل، حتی اگر با رفاه بیشتری همراه باشد که زندگی عمومی را حیات‌بخش کند، افراد را به سمت مرگ ارادی می‌راند. هر بار که نظامات جدیدی در قالب‌های اجتماعی اتفاق افتد، چه وابسته به رشد ناگهانی یا به فاجعه غیر منتظره باشد، در این شرایط انسان به‌راحتی خود را می‌کشد. چگونه چنین چیزی امکان‌پذیر است؟ چگونه چیزی که به‌طور کلی در جهت بهبود زندگی است انسان را از زندگی جدا می‌کند؟» (دورکیم، ۱۳۸۹).

تا اینجا دورکیم در تئوری خود یک رابطه را مشخص می‌کند و آن هم رابطه یا تأثیر بحرانها یا تغییرات ناگهانی مثبت یا منفی اقتصادی (رکود یا رونق اقتصادی) بر مسائل اجتماعی است. اکنون با طرح پرسش فوق به دنبال آن است تا مکانیسم رابطه یا سلسله عوامل و روابط بین دو متغیر فوق را مشخص کند. در واقع در اینجا سؤال این است که چه چیزی بحرانهای اقتصادی را به بحرانهای اجتماعی تبدیل می‌کند؟ حلقه واسطی که این دو بحران را به هم وصل می‌کند کدام است؟ اما قبل از بیان مکانیسم رابطه و معرفی حلقه واسط بین بحرانهای اقتصادی و اجتماعی ذکر مقدماتی را لازم می‌داند.

نکته اول بیان لزوم تناسب بین نیازها و خواسته‌ها و امکانات است. «هیچ موجود زنده‌ای نمی‌تواند شادمان باشد یا حتی به زندگی ادامه دهد، مگر اینکه نیازهایش به حد کافی متناسب با امکاناتش باشد. به عبارت دیگر، اگر بیش از امکاناتش بخواهد، یا صرفاً چیز دیگری طلب کند، به‌طور ممتد خواسته‌هایش سرکوب می‌شود و نمی‌تواند بدون درد و رنج کار خود را به خوبی انجام دهد» (دورکیم، ۱۳۸۹).

نکته دوم اینکه، علیرغم لزوم تناسب بین خواسته‌ها و امکانات و اهمیت آن برای حیات آرام و رضایتبخش انسان، خواسته‌ها و تمایلات انسان نامحدود و سیری‌ناپذیر است. لذا برقراری تناسب و تعادل بین این دو به‌طور خودبه‌خودی و طبیعی اتفاق نمی‌افتد. این تعادل در بین حیوانات به‌طور طبیعی برقرار می‌شود، جسم حیوان و نیازهای طبیعی او حد خواسته‌ها را مشخص و معین می‌کند. اما به اعتقاد دورکیم خواسته‌های انسان وابسته به جسم و نیازهای آن نیست و به دلیل قدرت تفکر و هوش انسان، این نیازها نامحدود و سیری‌ناپذیر است. لذا برقراری تناسب بین خواسته‌ها و امکانات، مستلزم نیروهای تنظیم‌کننده بیرونی (جامعه) است. «نه در سرشت اندامی، نه در سرشت روانی انسان، نشانه‌ای که حاکی از محدودیت این گرایشها باشد، نمی‌توان پیدا کرد ... در نتیجه تا آن اندازه که آنها به خود فرد

وابسته هستند، غیر محدود می‌باشند. صرفنظر از هر نیروی تنظیم‌کننده بیرونی، ظرفیت و توانایی و حساسیت‌شان در خود به مثابه یک گودال بی‌انتهایی است که هیچ چیز نمی‌تواند آنرا پر کند» (دورکیم، ۱۳۸۹). بنابراین وظیفه اعمال محدودیت بر خواسته‌ها و تمایلات بی‌حد و حصر و سیری‌ناپذیر انسان به عهده عوامل بیرونی یا همان جامعه است. جامعه در شرایط معمول و متعارف وظیفه نظارتی خود را به‌خوبی انجام می‌دهد و نتیجه این اعمال محدودیت، البته رضایت و خشنودی فرد است.

دورکیم توصیفی از شرایط نرمال جامعه ارائه می‌کند که طی آن جامعه محدودیتهای لازم را بر خواسته‌ها و آرزوهای افراد اعمال می‌کند و محدوده پاداشهای متناسب را برای افراد و طبقات مختلف تعیین می‌کند. در این شرایط آرزوهای افراد در چارچوب و محدوده‌ای است که جامعه برای آنها تعیین کرده است. «یک نظامنامه واقعی وجود دارد که هر چند همیشه به صورت حقوقی تنظیم نشده است، ولی با صراحت نسبی، حداکثر میزان رفاهی را که هر طبقه اجتماعی به‌طور مشروع در آرزوی رسیدن به آنست تعیین می‌کند ... هر کس در فضای فعالیتش به‌طور مبهم از حد نهایی که تا آنجا می‌تواند بلندپروازیهایش را پیش برد، واقعیت می‌بخشد و به‌هیچ وجه آرزویی بیش از آن ندارد. دست کم، اگر او به قواعد احترام بگذارد و از اقتدار جمعی پیروی کند، ... کمال مطلوب اقتصادی که به هر دسته‌ای از شهروندان تخصیص یافته که خود متأثر از برخی محدودیتها است و تنها در درون آنهاست که آرزوها می‌توانند با آزادی در جنب و جوش باشند ... در این صورت هرکس، دست کم به‌طور کلی، با شرایطش هماهنگ می‌شود امید و آرزوهایش چیزی جز دریافت پاداش معمولی فعالیت‌های مشروعی نیست» (دورکیم، ۱۳۸۹).

قید و بندها و محدودیتهای انتظام‌بخش در شرایط بحرانهای اقتصادی تأثیرگذاری خود را از دست می‌دهد؛ و در این شرایط است که تناسب آرزوها و خواسته‌ها و امکانات بهم می‌خورد و در نتیجه آن بحرانهای اجتماعی حادث می‌شود. از نظر دورکیم هم رونق

اقتصادی و هم رکود و کساد اقتصادی اگر به‌طور ناگهانی اتفاق بیفتد بحران محسوب می‌شود و منجر به آشفتگیهای اجتماعی می‌شود. «تنها هنگامی که جامعه آشفته می‌شود، خواه این آشفتگی ناشی از بحران دردناک یا ناشی از تحولات سعادت‌آفرین اما ناگهانی باشد، بحرانهایی که حاکی از نفع مادیست، به‌طور ناگهانی انتقال می‌یابند. در این حالت، جامعه به‌طور موقت توانایی اثرگذاری را از دست می‌دهد و در اینجاست که صعود ناگهانی منحنی خودکشیها خود را نشان می‌دهد. در واقع، درحالت بحرانهای اقتصادی است که ترتیب و نظم طبقاتی بر هم می‌خورد و ناگهان برخی از افراد در موقعیت پائین‌تری نسبت به کسانی که تا حال آنرا اشغال کرده بودند، افکنده می‌شوند» (دورکیم، ۱۳۸۹).

از نظر دورکیم در شرایط بحران و رکود اقتصادی برای اینکه تعادل از دست رفته برگردد ضروری است که انسانها «از خواست و تمایلات خود بکاهند و نیازهای خود را محدود سازند، یعنی خود را بیشتر جمع و جور و کنترل کنند. تمام امتیازهای ناشی از اثر اجتماعی که به آنها مربوط می‌شود، از دست می‌رود؛ در تربیت اخلاقی خود باید تجدیدنظر و آنرا بازسازی کنند. و اما جامعه نمی‌تواند به‌طور آنی افراد را با زندگی نو، همساز و هماهنگ نماید و به آنها تمرین تحمیل بار اضافی این منازعه را نسبت به آنچه عادت نداشتند، بیاموزد. بنابراین آنها نمی‌توانند با شرایطی که برایشان فراهم شده است، سازگار گردند و حتی دورنمای آینده آن نیز برای آنها غیر قابل اغماض و دشوار می‌شود؛ از این جا است که رنج و ناراحتی آنها را به سوی یک هستی کاهش یافته پیش از آنکه حتی تجربه آنرا داشته باشند، می‌کشاند» (دورکیم، ۱۳۸۹).

در مقابل، در شرایط رونق و رفاه اقتصادی آرزوها و خواسته‌های افراد سیر صعودی پیدا می‌کند بی‌حد و حصر می‌شود و لذا مجدداً تعادل بهم می‌خورد. «اگر بحرانها ناشی از افزایش ناگهانی قدرت و ثروت باشد، وضعیت طور دیگری نیست. در واقع در این حال، چون شرایط زندگی عوض شده‌اند مقیاسی که طبق آن، سلسله مراتب نیازها تنظیم می‌شدند، دیگر نمی‌تواند مانند قبل باشد؛ زیرا خود معیارها با شرایط اجتماعی تغییر می‌کند، چرا که

به‌طورکلی سهمی را که به هر طبقه‌ای از مولدها باید برمی‌گشت، تعیین می‌کند. مقیاس مرتبه‌بندی آن نیز بهم خورده است و یک مقیاس جدید هم نمی‌تواند فوری جانشین آن شود. به زمانی طولانی نیاز است تا انسان و اشیاء در وجدان عمومی از نو طبقه‌بندی شوند. تا زمانیکه نیروهای اجتماعی که به این صورت آزاد شده‌اند، بتوانند تعادل خود را به‌دست آورند، ارزش مرتبط با هرکدام از آنها به‌صورت نامشخص باقی خواهد ماند و در نتیجه هرگونه قاعده‌بندی برای مدتی ناپدید می‌شود. در این صورت انسان نمی‌داند چه چیزی مقدر و چه چیزی نامقدر است، چه چیزی درست است و چه چیزی نادرست است، خواستها و امیدهای مشروع کدامها هستند و کدامها از حد و حدود در می‌گذرند. به دنبال آن انسان می‌تواند مدعی هر چیزی باشد» (دورکیم، ۱۳۸۹).

بنابراین از نظر دورکیم متغیر تعیین‌کننده و حلقه واسط بین بحرانهای اقتصادی و بحرانهای اجتماعی، آرزوها و خواسته‌ها افراد است. همان‌طور که بیان شد در شرایط عادی، جامعه حد و حدود آرزوها را تعیین و تنظیم می‌کند و در این چارچوب اجتماعی رضایت افراد نیز حاصل می‌شود. اما در بحرانهای اقتصادی، آرزوها از تعادل خارج می‌شوند و جامعه قدرت نظارت و کنترل را از دست می‌دهد. به‌دنبال این وضعیت نارضایتی، سرخوردگی و بحرانهای اجتماعی حادث می‌شود.

دورکیم دو نوع آنومی را از هم متمایز می‌کند؛ آنومی حاد و آنومی مزمن. منظور از آنومی حاد همین آنومی است که در اثر بحرانهای ناگهانی اتفاق می‌افتد. اما نوع دیگری از آنومی که در محیطهای تجاری و صنعتی وجود دارد، حالت مزمن پیدا کرده است؛ «فضایی از زندگی اجتماعی وجود دارد که درحال حاضر وضعیتی مزمن دارد و آن جهان صنعت و تجارت است. درواقع از یک قرن به این سو، پیشرفت اقتصادی عمدتاً ارتباطات صنعتی را از قید هر نظام و قاعده‌ای آزاد کرده است... صنعت به جای اینکه خود به‌عنوان وسیله‌ای برای رسیدن به هدف پیشرفت باشد، به‌عنوان هدف متعالی افراد و همچنین جامعه درآمده است. در این

حال، تمایلات و اشتباهی که به این ترتیب توسط صنعت برانگیخته شده، از هر اقتداری که آنها را محدود کند خود را آزاد ساخته و از آن درمی‌گذرند... مع‌هذا، این استعداد و آمادگیها چنان مزمن هستند که جامعه، هر چه بیشتر آنها را پذیرفته و بدان عادت می‌کند که آنها را به‌عنوان یک پدیده طبیعی تلقی کند» (دورکیم، ۱۳۸۹).

دورکیم در تئوری آنومی خود برخی از متغیرهای محدودکننده و تأثیرگذار بر آرزوها از جمله طبقه، مذهب و شغل را مورد بحث قرار می‌دهد. عموماً تصور می‌شود بین فقر و مسائل و آسیبهای اجتماعی رابطه مستقیمی وجود دارد. اما همان‌طور که اشاره شد، دورکیم این ایده را رد می‌کند و حتی قائل به یک رابطه معکوس بین فقر و آسیبهای اجتماعی است. «فقر به خودی خود یک مانع محسوب می‌شود، هر چه بگوییم بالاخره خواستها و آرزوها به اجبار باید تا اندازه‌ای امکانات و مسائل را به حساب آورند. و این تا حدی به‌عنوان نقطه اتکاء برای تعیین چیزی محسوب می‌شود که مورد آرزو است. بنابراین، انسان هر اندازه کمتر داشته باشد، به همان اندازه کمتر برای بسط حدود نیازهای نامعین خود وسوسه می‌شود... در واقع فقر از بهترین مشربهایی است که بردباری و خویشتن‌داری را به انسان می‌آموزد. فقر انسان را وامی‌دارد که انضباط پایدار و مداومی بر خود اعمال کند، این انضباط انسان را آماده پیروی از انضباط جمعی می‌کند، در حالی که ثروت و رفاه با تهییج فرد، همیشه در معرض تحریک روحیه طغیانگری است که خود منبع اصلی ضد اخلاقی و بی‌بندوباری است» (دورکیم، ۱۳۸۹). در این راستا طبقات پایین نیز طبیعتاً از مصونیت بیشتری برخوردارند. «طبقات پایین دارای افق محدودتری در مقایسه با طبقات بالا هستند و به این دلیل نیز، خواستهایشان معین و محدودترند» (دورکیم، ۱۳۸۹).

مشاغل و تأثیرگذاری متفاوت آنها نیز مورد توجه دورکیم قرار گرفته است. از نظر دورکیم مشاغل کشاورزی به دلیل تأثیرپذیری از قدرتهای تنظیم‌کننده سنتی از مصونیت بیشتری نسبت به مشاغل صنعتی برخوردارند. اما مشاغل مختلف صنعتی از این نظر با هم تفاوت دارند. «اگر در میان خودکشیهای صنعتی می‌توانستیم کارفرمایان را از کارگران صنعتی تشخیص دهیم،

اختلاف [در میزان خودکشی] باز هم بیشتر خود را نشان می‌داد، احتمالاً گروه اول بیشتر در اثر نابسامانی ضربه دیده‌اند. صاحبان ابزار تولید مستقل که به حد کفایت از آسایش و رفاه برخوردارند، بیشتر در معرض خودکشی ناشی از بی‌سامانی قرار می‌گیرند» (دورکیم، ۱۳۸۹).

دینداری به‌عنوان یکی از متغیرهای هنجاریبخش و تنظیم‌کننده مورد توجه دورکیم بوده است. از نظر دورکیم کاهش قدرت و نفوذ مذهب یکی از منابع ایجاد آنومی در جامعه آن زمان فرانسه و اروپاست. در گذشته مذهب هم بر کارفرمایان و هم بر کارگران، هم بر فقرا و هم بر ثروتمندان تأثیرگذار بوده است اما «مذهب بخش بزرگی از قلمرو خود را از دست داده است» (دورکیم، ۱۳۸۹). «درواقع از یک قرن به این سو، پیشرفت اقتصادی عمدتاً ارتباطات صنعتی را از قید هر نظام و قاعده‌ای آزاد کرد. تا این اواخر نظامی از نیروهای اخلاقی کارش این بود که این ارتباطات را تحت نظم و انضباط در آورد. اثر مذهب بر کارگران و کارفرمایان، فقرا و ثروتمندان همه‌جا احساس می‌شد. مذهب به کارگران و کارفرمایان تسکین می‌داد و به فقرا و کارگران توصیه می‌کرد که به سرنوشت خودشان رضا دهند و به آنها می‌آموخت که نظم اجتماعی دارای سرشتی الهی است و سهم هر طبقه را خدا تعیین کرده است و به آنها امیدواری می‌داد که در دنیای دیگر (آخرت) تمام نابرابریهای موجود در این دنیا جبران خواهد شد. مذهب، ثروتمندان را با یادآوری اینکه منافع دنیوی همه هدف زندگی بشر نیست به هستی ثروتمندان تعادل می‌بخشید و تأکید می‌کرد که انسانها باید دارای هدف متعالی باشند و در نتیجه آنها نباید به زندگی بدون نظم و معیار و بی‌قید و بند ادامه دهند» (دورکیم، ۱۳۸۹).

دورکیم در تئوری خود به پیامدهای آرزوهای بی‌حد و حصر هم پرداخته است. از نظر دورکیم آرزوها و خواسته‌ها اگر از حد و اندازه معمول و متعارف خارج شود پیامدهای مخربی خواهد داشت. یکی آنکه تبدیل به یک منبع رنج و ناراحتی، نارضایتی و ناامیدی می‌شود. «تعقیب یک هدف مفروض غیر قابل دسترس بدین معنی است که خود را در یک حالت ناخشنودی همیشگی قرار دهیم. البته، انسان می‌تواند در مقابل هر دلیلی و حتی غیر

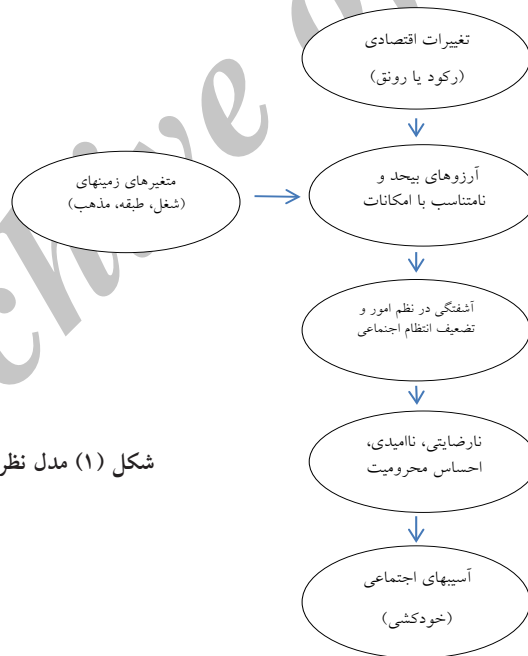
مدل همچنان امیدوار باشد و امیدواری لذت خاص خود را دارد، حتی وقتی که نامعقول هم باشد. از این رو، برای مدتی امید از انسان حمایت می‌کند؛ اما نمی‌تواند در برابر تجربه سرخوردگی و ناامیدیهای مکرر، به‌طور نامحدود به حیات خود ادامه دهد» (دورکیم، ۱۳۸۹).

«انسانی که همه چیز را از آینده انتظار دارد و به آن چشم دوخته است، در گذشته‌اش چیزی وجود ندارد که بتواند او را در برابر تلخیهای حال تقویت نماید؛ زیرا گذشته برای او چیزی جز مرحله‌ای که بی‌صبرانه و شتابان پشت سر گذاشته نبوده است. چیزی که او را مجاز می‌ساخت که نسبت به خود کورکورانه عمل کند، این بود که او همواره خوشبختی را در آینده نامعلومی جستجو می‌کند که تا به امروز به آن دسترسی نداشته است. بهمین دلیل است که در حال درجا زدن است؛ از این هنگام هیچ چیز نه پشت سر خود و نه پیش روی خود دارد تا بتواند نگاه خود را به آن ثابت کند. افزون بر این، خستگی و افسردگی به‌تنهایی کافی است که ناامیدی و ناکامی را به‌دنبال آورد، زیرا در نهایت، به‌دشواری می‌توان خود را از احساس بیهودگی و پوچی یک تعقیب بی‌انتهای کنار نگهداشت» (دورکیم، ۱۳۸۹).

پیامد دیگر آرزوهای نامحدود و بی‌حد و حصر مقایسه اجتماعی و در نتیجه آن تحریک تمایلات و آرزوها، حسادت و احساس محرومیت و در پس آن بهم ریختگی و عدم تبعیت از قواعد و مقررات است. «فلان طبقه اجتماعی که بحران در جهت مساعد آن عمل کرده است، دیگر حاضر نیست تسلیم وضع موجود گردد. و در مقابل، نمایش ثروت زیادش موجب رشک و حسد اطرافیان و زیردستان این طبقه می‌شود. بدینسان اشتها و تمایلاتی که از سوی افکار عمومی سردرگم شده‌اند، نمی‌تواند محدود و مراقبت شود، موجب بهم ریختگی می‌گردد» (دورکیم، ۱۳۸۹). در مقابل اگر خواستها و آرزوهای افراد متعادل باشد در مقابل شکستها و ناکامیها احساس محرومیت نمی‌کند. «زیرا فرد با خشنودی از هر چه دارد و محدود نکردن خواسته‌ها به هر چه ندارد، ممکن است چنانچه امیدها و خواستهایی را که دارد، برآورده نشود، باز هم کاملاً احساس محرومیت نکند» (دورکیم، ۱۳۷۸).

در نهایت، آرزوهای نامحدود به دلیل عدم امکان دستیابی به آنها به خودکشی (آسیبهای اجتماعی) منتهی می‌شود. «خواستها و توقعشان طوری است که ارضاء آنها غیر ممکن است. بلندپروازیهایی که به شدت تحریک و برانگیخته شده همواره فراتر از نتایج به دست آمده پیش می‌رود، صرف نظر از آنکه این نتایج چه باشد، مانع جلوتر رفتن آنها نمی‌شود. بنابراین، هیچ چیز این بلندپروازیه‌ها را ارضاء نمی‌کند و تمام این هیجانات و تمایلات به طور پایان‌ناپذیر هرگز فروکش نمی‌کند و آرام نمی‌شود... در این شرایط، چگونه ممکن است اراده ادامه زندگی تضعیف نشود؟» (دورکیم، ۱۳۸۹).

در پایان می‌توان مکانیسم علی و سلسله روابط علت و معلولی نظریه دورکیم را در مدل نظری مطابق با شکل (۱) نشان داد.



شکل (۱) مدل نظری دورکیم

نظریه آنومی مرتن

مرتن در مقاله مشهور «ساختار اجتماعی و آنومی»^۱ هدف خود را این می‌داند که «با یک رویکرد منظم و منسجم منابع اجتماعی - فرهنگی رفتار انحرافی را مطالعه کند و می‌خواهد نشان دهد که چگونه برخی ساختارهای اجتماعی با اعمال فشارهای مشخصی بر افراد، آنها را به رفتارهای ناهنموا سوق می‌دهند» (مرتن، ۱۹۳۸).

در بین عناصر ساختار اجتماعی و فرهنگی دو مورد برای مرتن مهمتر بوده است. «مورد اول اهداف، مقاصد و علائق است که چارچوب مرجع آرزو^۲ را تشکیل می‌دهد. بعضی از این آرزوهای فرهنگی^۳ به سائقه‌های^۴ اصلی بشر مرتبطاند اما توسط آنها تعیین نمی‌شوند. وجه دوم ساختار اجتماعی، شیوه‌های قابل قبول دستیابی به این اهداف را تعریف، تنظیم و کنترل می‌کند» (مرتن، ۱۹۳۸).

مرتن می‌گوید «فرضیه اصلی من این است که رفتار نابهنجار را از دید جامعه‌شناسی می‌توان نشانه ازهم‌گسیختگی بین آرزوهای معین فرهنگی و شیوه‌های ساختاری شده اجتماعی در جهت رسیدن به این آرزوها دانست.» (مرتون، ۱۳۷۸). این گسست به‌ویژه در جامعه امریکا ناشی از تأکید زیاد بر اهداف و بی‌توجهی و نادیده گرفتن وسایل دستیابی به این اهداف است. «تأکید مفرط بر اهداف موفقیت پولی^۵ و کامیابی مادی^۶ باعث می‌شود دغدغه اصلی، ابزار فنی و اجتماعی باشد که برای ایجاد نتایج دلخواه طراحی شده‌اند تا جایی که کنترل‌های نهادی اهمیت درجه دوم پیدا می‌کند. در چنین شرایطی نوآوری تا جایی که دامنه وسایل مورد استفاده اجازه بدهد شکوفا می‌شود. سپس به یک معنا به‌طور متناقضی «مادی‌گراها»^۷ از دل یک جهت‌گیری «ایدئال‌گرا»^۸ ظاهر می‌شوند» (مرتن، ۱۹۳۸).

1. social structure and anomie
3. cultural aspirations
5. monetary success
7. materialists

2. frame of aspirational reference
4. drives
6. material prosperity
8. idealistic orientation

در هر جامعه‌ای افراد هم اهداف فرهنگی جامعه خود را یاد می‌گیرند و درونی می‌کنند و هم هنجارها، وسایل و شیوه‌های مشروع دستیابی به این اهداف را. «این هنجارهای نظم‌دهنده^۱ یا قواعد اخلاقی لزوماً با هنجارهای فنی یا کارآمدی^۲ یکسان نیستند. بسیاری از شیوه‌ها که از نگاه اشخاص خاصی بیشترین کارایی را در تأمین اهداف دلخواه دارد- نظیر اعمال زور، کلاهبرداری، قدرت- خارج از حوزه نهادی رفتار قابل قبول است» (مرتن، ۱۹۶۸).

همانگی بین اهداف فرهنگی و هنجارهای نهادی به معنای وجود یک رابطه نسبتاً ثابت بین دو عنصر نیست. از نظر نوع رابطه‌ای که این عناصر می‌توانند با هم داشته باشند، مرتن دو حالت قطبی و یک حالت بینابین را مطرح می‌کند. در یک قطب بر اهداف تأکید می‌شود و این تأکید مستقل و نامتناسب با میزان تأکید بر وسایل نهادی است. در این شرایط راه برای نوآوری و خلاقیت باز می‌شود. در قطب دیگر، فعالیتها که اساساً ابزار و وسیله هستند خود تبدیل به هدف می‌شوند و مقاصد اصلی فراموش می‌شوند و وفاداری و تبعیت مناسب گونه‌ای نسبت به این فعالیتها صورت می‌گیرد. در این شرایط دامنه رفتارهای جایگزین به شدت محدود می‌شود. جامعه در این شرایط سنتی و نوهراس^۳ است. حالت بینابین هم شرایطی است که بین اهداف فرهنگی و وسایل نهادی تعادل برقرار می‌شود. تعادل مؤثر بین دو وجه ساختاری تا جایی حفظ می‌شود که رضایتمندی نصیب افرادی شود که با هر دو الزام (اهداف فرهنگی و هنجارهای نهادی) هم‌نوا شوند؛ یعنی رضایت‌مندی ناشی از دستیابی به اهداف و رضایت‌مندی که صرفاً از پیگیری و اجرای شیوه‌های نهادی برای دستیابی به اهداف حاصل می‌شود. موفقیت در چنین تعادلهایی دولایه است؛ بدین معنا که موفقیت هم بر حسب نتیجه و محصول نهایی و هم بر حسب فرآیند و فعالیتهایی که برای رسیدن به آن نتیجه انجام شده، محاسبه می‌شود (مرتن، ۱۹۳۸).

1. regulatory norms

2. technical or efficiency norms

3. neophobia

از نظر روابطی که اهداف و وسایل دستیابی به آنها می‌توانند با هم داشته باشند و تأکیدات متفاوتی که بر هر کدام از آنها صورت گیرد به‌طور منطقی پنج شیوه مختلف سازگاری^۱ یا انطباق^۲ فردی در جامعه یا گروه می‌تواند در نظر گرفته شود. این پنج شیوه انطباق فردی در شکل زیر نشان داده شده است. در این شکل علامت + به معنای پذیرش و علامت - به معنای رد و + - به معنای رد اهداف و استانداردهای فعلی و جانشینی آنها با اهداف و استانداردهای جدید است (مرتن، ۱۹۳۸).

وسایل نهادی شده	اهداف فرهنگی	
+	+	همنوایی ^۳
-	+	نوآوری ^۴
+	-	مناسک‌گرایی ^۵
-	-	واپس‌گرایی ^۶
-+	-+	شورش ^۷

مرتن این نکته را متذکر می‌شود که افراد ممکن است در نقشها و فعالیتهای مختلف خود از شیوه‌های مختلف انطباق استفاده کنند. بدین معنا که ممکن است فردی در یک فعالیت اجتماعی از شیوه نوآوری استفاده کند اما در فعالیت دیگر مناسک‌گرا باشد. در واقع این مقولات به سازگاری نقش در موقعیتهای خاص اشاره دارد نه به شخصیت افراد به‌طور کامل. مرتن هدف و وظیفه خود را جستجوی عواملی می‌داند که فشارهایی را به افراد اعمال می‌کنند تا آنها را وادارند که به یکی از شیوه‌های فوق عمل کنند.

انطباق شماره یک، یعنی همنوایی، شکل غالب در هر جامعه‌ای است. معمولاً در هر جامعه‌ای عموم افراد، اهداف و وسایل مشروع دستیابی به این اهداف را پذیرفته‌اند. اگر

1. adjustment

2. adaptation

3. conformity

4. innovation

5. ritualism

6. retreatism

7. rebellion

غیر از این باشد ثبات و تداوم حیات جامعه دچار مشکل می‌شود. برعکس، نوع چهارم که اهداف و وسایل را رد می‌کند کمترین عمومیت را دارد؛ «افرادی که به این شیوه سازگار (یا ناسازگار) می‌شوند، اگر بخواهیم دقیق بگوییم در جامعه هستند اما جزئی از جامعه نیستند» (مرتن، ۱۹۳۸). مرتن رفتارهای افراد روان‌پریش و روان‌رنجور، افراد منفور و مطرود، ولگردها، خانه‌به‌دوشان، دوره‌گردها، افراد الکلی و معتادان را در این مقوله قرار می‌دهد.

وقتی ناکامی ناشی از عدم دسترسی به وسایل نهادی برای به دست آوردن موفقیت‌های اقتصادی یا موفقیت‌های بارزش باشد، انواع انطباق‌های شماره ۲، ۳ و ۵ یعنی نوآوری، مناسک‌گرایی و شورش محتمل است. در این شرایط نتیجه توسط شخصیت و پیشینه فرهنگی خاصی که فرد در آن درگیر بوده تعیین می‌شود. در شرایطی که اجتماعی شدن ناکافی باشد زمینه برای بروز نوآوری فراهم می‌شود. در نوآوری، تضاد و ناکامی از طریق دست کشیدن از وسایل نهادی و حفظ هدف موفقیت و آرزو برطرف می‌شود. از طرف دیگر همانندسازی^۱ مفرط با تقاضاهای نهادی به مناسک‌گرایی منجر می‌شود. در این شیوه هدف پشت سر افکنده می‌شود اما هم‌نوایی با رسوم قومی تداوم می‌یابد. شورش زمانی اتفاق می‌افتد که فرد به خاطر ناکامی تلاش می‌کند از استانداردهای حاکم‌رهایی پیدا کند و برای ایجاد یک نظم اجتماعی جدید تلاش می‌کند.

مرتن به‌طور مشخص تأکید شدید در جامعه آمریکا بر هدف ثروت‌اندوزی و کسب موفقیت مالی را منبع مهم آنومی در این جامعه می‌داند. «تأکید مفرط بر ثروت‌اندوزی به‌عنوان نشانه موفقیت در جامعه خودمان (آمریکا) کنترل و نظارت کاملاً مؤثر شیوه‌های تنظیم شده نهادی کسب ثروت را نفی می‌کند. زمانی که تأکید فرهنگی بر هدف - موفقیت از تأکید هماهنگ و متناسب نهادی جدا می‌شود کلاهبرداری، فساد، جنایت، جرم و به‌طور خلاصه تمام رفتارهای ممنوع به‌طور فزاینده‌ای عمومیت پیدا می‌کنند» (مرتن، ۱۹۳۸). این شرایط

1. assimilation

آنومیک از آنجا ناشی می‌شود که نظام ارزشهای فرهنگی، اهداف موفقیت را برای همه افراد جامعه تعیین می‌کند اما سازمان اجتماعی و ساختار طبقاتی جامعه دسترسی به این اهداف را برای همه فراهم نمی‌کند. در چنین شرایطی است که افراد طبقه پایین جامعه که دسترسی کمتر و محدودتری به وسایل مشروع دستیابی به اهداف را دارند فشار شدیدی متحمل می‌شوند که آنها را به سمت انحراف و شیوه‌های ناهنموای انطباق فردی سوق می‌دهد.

یکی دیگر از پیامدهای شرایط آنومیک از نظر مرتن عدم پیش بینی‌پذیری رفتار و اعتقاد پیدا کردن به بخت و اقبال است (سی‌من، ۱۳۷۸). مرتن در این خصوص چنین استدلال می‌کند: «یکی از کلی‌ترین کارکردهای ساختار اجتماعی فراهم کردن مبنایی برای نظم‌دهی و پیش‌بینی‌پذیری رفتار اجتماعی است. چنانچه این عناصر ساختاری (اهداف و وسایل) از هم جدا شوند، تأثیر این کارکرد نیز بیش از پیش کم می‌شود... قربانیان تناقض بین توصیه‌های فرهنگی در فزون‌خواهیهای مادی و موانع اجتماعی برای کسب امکانات کافی همیشه از منابع ساختاری آرزوهای بی‌پایه خود آگاهی ندارند. بی‌تردید آنها خود از تعارض بین ارزشهای فردی و پاداشهای اجتماعی آگاهی دارند، اما ضرورتاً علت آن را نمی‌دانند. آنها منشاء این وضعیت را در ساختار اجتماعی می‌یابند، ممکن است با این ساختار بیگانه شوند و تمایل به شورش پیدا کنند. اما دیگران که بیشتر اعضای جامعه هستند، ممکن است بیشتر مشکلات خود را به منابع مرموز و کمتر جامعه‌شناختی نسبت دهند. در این جامعه (جوامعی که دچار بی‌هنجاری هستند)، مردم به عرفان، بخت و اقبال گرایش پیدا می‌کنند» (سی‌من، ۱۳۷۸).

یکی از نکات مهم در تئوری مرتن رابطه فقر با جرم است. مرتن بر این نکته تأکید می‌کند که فقر یک متغیر ایزوله نیست بلکه متغیری از مجموعه متغیرهای به هم وابسته اجتماعی و فرهنگی است. از نظر مرتن فقر و محدودیت فرصت ناشی از آن به‌خودی خود برای ایجاد جرم و رفتار مجرمانه کافی نیست. «اما هنگامی که فقر و کاستیهای آن در رقابت برای ارزشهای فرهنگی که برای همه اعضای جامعه تجویز شده، با تأکید فرهنگی بر موفقیت

مالی به عنوان یک هدف غالب مرتبط شود، نرخ بالای رفتار مجرمانه نتیجه‌ای طبیعی است. از این رو، آمارهای خام جرم (که لزوماً قابل اعتماد نیست) نشان می‌دهد که فقر در جنوب شرقی اروپا نسبت به ایالات متحده آمریکا کمتر با جرم در ارتباط است. به نظر می‌رسد فرصتهای زندگی اقتصادی فقرا در این مناطق اروپا حتی کمتر از آمریکا امیدوارکننده باشد، بنابراین نه فقر و نه ارتباط آن با فرصت محدود برای توضیح همبستگیهای مختلف کافی نیست. با این حال، زمانی که ما پیکربندی کامل را در نظر می‌گیریم، فقر، فرصت محدود و تعیین اهداف فرهنگی، پایه‌هایی برای تبیین همبستگی بالاتر بین فقر و جرم در جامعه آمریکا نسبت به سایر جوامع که ساختار متصلب طبقاتی با نمادهای طبقاتی افتراقی موفقیت همبسته شده‌اند، آشکار می‌شود» (مرتن، ۱۹۶۸).

مرور انتقادی

مفهوم آنومی توسط دورکیم وارد جامعه‌شناسی شد؛ پس از آن مرتن با الهام از نظرات دورکیم تلاش کرد تئوری آنومی منسجم و فرمول‌بندی شده‌ای ارائه کند. با وجود این بین تئوری آنومی مرتن و تئوری آنومی دورکیم تفاوت‌های جدی و اساسی وجود دارد. این تفاوتها و بی‌توجهی به آنها در پژوهشهای حوزه آنومی منشاء سردرگمی و ابهامات زیادی شده است. ذکر این نکته لازم است که دو تئوری مورد بحث تشابهاتی نیز با هم دارند؛ اما از آنجا که معمولاً این تفاوتهاست که مورد غفلت قرار گرفته، در اینجا بر بیان تفاوتها تأکید و تمرکز شده است. وجه تشابه دورکیم و مرتن این است که هر دو متعهد به یک بینش جامعه‌شناختی هستند؛ هر دو جرم و انحراف را خروجی و پیامد انتظام اجتماعی حاکم می‌کنند نه ناشی از ویژگیهای خاص یا فردی مجرمین (هیلبرت، ۱۹۸۹). شباهت دیگر آنکه هر دو تئوری بر متغیر آرزوها و اهداف تأکید و توجه داشته‌اند.

تفاوت در تأکید بر اهداف و وسایل و تبیین آنومی

در حالی که آنومی دورکیم با اهداف نامعین و آرزوهای نامحدود مشخص می‌شود، آنومی مرتن به فقدان وسایل لازم برای رسیدن به اهداف معین و حتی تجویز شده اشاره دارد (بنار، ۱۹۸۸). به عبارت دیگر در تئوری آنومی دورکیم آرزوهای بی‌حد و حصر علت آنومی است، حال آنکه در تئوری مرتن گسست اجتناب‌ناپذیر و مزمن بین اهداف و وسایل لازم برای دستیابی به آنها علت آنومی است (تیوان، ۱۹۷۵). در این تئوری اهداف برای همه مردم تقریباً ثابت فرض شده و آنچه اهمیت دارد دسترسی نابرابر آنها به وسایل است. از دیدگاه مرتن «فشار و آنومی توسط اهداف قویاً تعیین شده و وسایل دستیابی به این اهداف که به طور ضعیفی تعیین شده‌اند ایجاد می‌شود. اما آنومی برای دورکیم به وسیله ترکیب فرهنگ قوی و وسایل ضعیف به وجود نمی‌آید، بلکه به وسیله ضعف فرهنگ که ناشی از نارسایی‌هایی در ساختار اجتماعی است (به عنوان مثال تقسیم کار اجباری، نبود اشکال اخلاقاً مشروع انجمنهای اقتصادی) به وجود می‌آید. آنومی، فرهنگ ضعیفی است که در تعیین اهداف تلاشهای آدمی ناکام مانده است و فقط حرص و طمع سیری‌ناپذیر و بی‌معنایی‌ای که به جای جرم و انحراف به ناامیدی و خودکشی می‌انجامد از خود به جا می‌گذارد» (تامپسن، ۲۰۰۳).

تفاوت در سطح آرزوها و اهداف

تفاوت دورکیم و مرتن فقط این نیست که دورکیم بر آرزوها و مرتن بر وسایل تأکید می‌کند؛ بلکه برداشت متفاوتی از سطح و حدود آرزوها و اهداف نیز دارند. «بیشتر تئوریهای فشار از مرتن اقتباس شده و فشار را منتج از گسست بین اهداف محدود و وسایل دستیابی به این اهداف می‌دانند. بنابراین فشار برای مثال از اینجا ناشی شود که افراد می‌خواهند به دانشگاه بروند اما انتظار ندارند دبیرستان را به اتمام برسانند. اما دورکیم شکل متفاوت تری از

1. limited goals

تئوری فشار را ارائه کرد. مطابق با دیدگاه دورکیم منبع اصلی فشار دنبال کردن اهداف ارضا نشدنی و نامحدود است، اهدافی که صرف نظر از اینکه وسایل شما چیست، نمی شود به آنها دست پیدا کرد» (آگنیو، ۱۹۸۰).

تفاوت در تقدم و تأخر عوامل

«از نظر دورکیم آشفتگی و انتظام نداشتن^۱ منجر به آرزوهای بی حد و حصر می شود؛ درحالی که از نظر مرتن آرزوهای بی حد و حصر منجر به آشفتگی و بی انتظامی می شود» (داونس^۲ و راک^۳، ۱۹۸۲). داونس و راک ضمن اینکه به درستی تفاوت مرتن و دورکیم را درباره تقدم و تأخر عوامل بیان می کنند، اما باید توجه داشت که برخلاف نظر آنها آرزوهای بی حد و حصر مورد توجه مرتن نبود، بلکه همان طور که آگنیو اشاره کرده است آنچه مورد نظر مرتن بود آرزوهای محدود و کمیاب بود (آگنیو، ۱۹۸۰).

اهمیت زمان و سرعت تغییرات

زمان و سرعت تغییرات برای دورکیم عامل تعیین کننده است؛ همه چیز از تغییرات سریع و ناگهانی شروع می شود. اما مرتن اساساً به زمان توجه ندارد. «تئوری دورکیم در باب چگونگی انسجام و پیوستگی افراد به جامعه بر اهمیت تداوم و استمرار زمانی^۴ تأکید دارد. دورکیم اظهار داشت «تغییر سریع^۵ سازمان اجتماعی از نظر پیامدهایش بیمارگون است. اگر تغییر، ناگهانی و شدید باشد پیوندها و تعهداتی که مردم را به نظم اجتماعی وصل کرده است دچار انفصال می کند» (آبراهامسون، ۱۹۸۰).

ولد و همکاران نیز به تأکید دورکیم بر دگرگونیهای ناگهانی در مقابل تأکید مرتن بر شرایط باثبات جامعه اشاره کردند. «رابرت مرتن نظریه دورکیم را با جامعه امریکا تطبیق داد،

1. deregulation

2. Downes

3. Rock

4. temporal continuity

5. rapid alteration

ولی کانون بحث را از دگرگونی اجتماعی سریع دور کرد. در عوض، استدلال کرد شرایط اجتماعی نسبتاً پایدار ویژه‌ای وجود دارد که با نرخهای فراگیر در جامعه امریکا و نرخهای بالاتر جرم در طبقه‌های اجتماعی فرودست همبسته‌اند» (ولد و همکاران، ۱۳۸۰).

همان‌طور که اشاره شد دورکیم هم به آنومی حاد و هم به آنومی مزمن توجه داشت؛ اما به‌نظر می‌رسد مرتن صرفاً به آنومی مزمن پرداخت و به همین دلیل موضوع زمان و سرعت تحولات از دستور کار او خارج شد.

تفاوت در جوامع مورد مطالعه و سطح توسعه آنها

پاساس^۱ (۱۹۹۵) در مقایسه نظرات دورکیم و مرتن بر تفاوت سطح پیشرفت و تحرک اجتماعی و ارزشهای اجتماعی جامعه فرانسه در زمان دورکیم و جامعه امریکا در زمان مرتن تأکید می‌کند. دورکیم اظهار می‌کند در شرایط جامعه فرانسه در آغاز قرن نوزدهم، رشد سریع صنعتی که توأم بود با رشد کندتر نیروهایی که باید آنرا ساماندهی می‌کردند، منبع آنومی بود. او بین ویژگیهای مختلف شرایط آنومیک (پیامدهای آنومی) بر حرص^۲، رقابت‌جویی^۳، منزلت‌خواهی^۴، آرزوهای بی‌حد و حصر^۵ و مصرف^۶ و خوشگذرانی^۷ تأکید کرد. اما مرتن در مقابل، شرایط ایالات متحد را در دهه ۱۹۳۰ و بعد از آن تجربه و تحلیل می‌کرد. او بر این ویژگیها تأکید کرد و گفت از آنجا که این ویژگیها نهادینه شده‌اند و از لحاظ فرهنگی ترویج پیدا کرده‌اند، می‌توانند به خودی خود به‌عنوان منبع آنومی در نظر گرفته شوند. او بر اهمیت فرهنگی «پیش افتادن»^۸ و هدف موفقیت مالی که توأم بود با تأکید کمتر بر رویه‌های مشروع دستیابی به این هدف متمرکز شد؛ امری که می‌تواند منجر به فروپاشی آنومیک شود. به‌عبارت‌دیگر، مرتن مسئله را با توجه به سرچشمه‌های فرهنگی و اجتماعی تمجید از

1. Passas

2. greed

3. competitiveness

4. status-seeking

5. limitless aspirations

6. consumption

7. pleasure

8. getting ahead

جاه طلبی در نظر می‌گیرد. از نظر دورکیم اشخاصی که به نحو مناسبی اجتماعی شده باشند باید کمتر با محدودیتهای اجتماعی مقابله کنند و کمتر خودخواه باشند، درحالی که از نظر مرتن افراد اجتماعی شده بیشتر محتمل است که اهداف بسیار عالی را در پیش بگیرند... مرتن در قیاس با دورکیم که جامعه سخت قشربندی شده فرانسه را مطالعه می‌کرد، یک جامعه پرتحرک با ساختار طبقاتی باز را مطالعه می‌کرد که در آن به سختی بتوان به کسی گفت «نباید جلوتر بروی» و برعکس، شعار فرهنگی این بود که «هرگز دست از تلاش برای پیشرفت برندار».

«تحرک اجتماعی در جامعه امریکایی امری هنجاری است و از این رو نبود تحرک اجتماعی نشانه بحرانی در نظام اجتماعی است. چون در آنجا اشرافیت مشروعی وجود ندارد و برای پاسداری از پایگاه انتسابی یا نسبی هم ارزشی رواج ندارد، تحرک اجتماعی عمودی به‌عنوان هدفی ارزشمند پذیرفته شده است و در این جامعه به‌صورت امری ورای «قلمرو قانونی» (پا را از گلیم خود درازتر کردن) تفسیر نمی‌شود. این انتظار نامحدود درون نظام اجتماعی امریکایی و ارزشهای آن «ذاتی» است و به این دلیل است که مرتون بی‌هنجاری را به‌عنوان وضعیتی مزمن‌تر از دورکیم توصیف می‌کند. به این ترتیب در سده نوزدهم فرانسه، تحرک اجتماعی بالا نشانه بی‌هنجاری بود و در سده بیستم امریکا، تحرک اجتماعی کم نشانه بی‌هنجاری است» (میزروخی، ۱۳۷۸).

تأکید بر تفاوت‌های جامعه امریکا در زمان مرتن با جامعه فرانسه در زمان دورکیم و تأثیر این تفاوتها در اندیشه دورکیم و مرتن نکته درستی به‌نظر می‌رسد، اما باید توجه داشت که دورکیم در کنار تأکید بر آنومی حاد و تئوری‌پردازی در باب آن، به وجود و پایداری آنومی مزمن در بخش صنعت و تجارت پی برده بود و صراحتاً به آن اشاره کرده است.

تفاوت در انسان‌شناسی و منشاء آرزوها و خواسته‌ها

«آرزوهای ناکام^۱ هم برای دورکیم و هم برای مرتن یک عامل اصلی تخطی از هنجارها یا انحراف بود» (بیتس و کراچفیلد، ۲۰۰۰). از این نظر دیدگاههای آنها تفاوتی با هم ندارد؛ تفاوت و تمایز آنها در منشاء آرزوهاست. مرتن بر خلاف دورکیم جاه‌طلبی و فزون‌خواهی را ذاتی بشر نمی‌داند، بلکه آن را متأثر از فرهنگ جامعه می‌داند. «دورکیم بی‌هنجاری را درهم‌شکستن توانایی جامعه در تحت نظم درآوردن امیال طبیعی افراد تحلیل کرد. مرتن ... استدلال کرد شمار فراوانی از امیال افراد طبیعی نیستند، بلکه در «فرهنگ» جامعه امریکا ریشه دارند. در عین حال «ساختار اجتماعی» جامعه امریکا توانایی گروه‌های معینی را در ارضای امیالشان محدود می‌کند... درحالی‌که دورکیم می‌گفت فرهنگ این آرزوها را در فرد محدود می‌کند (اگر چه در مواقع معینی این نقش را به‌خوبی ایفا نمی‌کند)، مرتن استدلال می‌کرد که فرهنگ امریکا، به‌ویژه، تمامی افراد را تشویق می‌کند که در جستجوی بیشترین مقدار ثروت باشند» (ولد و همکاران، ۱۳۸۰).

کرنهاوزر به‌عنوان یکی از منتقدان مرتن و نظریه فشار، میل به موفقیت اقتصادی را یک میل طبیعی می‌داند و می‌گوید «فرهنگ امریکایی برای موفقیت اقتصادی ارزشی قائل نمی‌شود. در عوض، این فرهنگ به کار زیاد و درستکاری ارزش می‌بخشد، ولی آن ارزشها به‌شدت ضعیف هستند و توسط میل طبیعی به موفقیت اقتصادی از بین می‌روند» (ولد و همکاران، ۱۳۸۰).

هنجارهای اخلاقی در برابر هنجارهای رفتاری

کوثری و نجاتی حسینی تفاوت مرتن با دورکیم را در بنیانهای متفاوت نظم اجتماعی از نظر آنها می‌دانند. «به نظر می‌رسد که دورکیم و مرتن از دو پایه متفاوت، اما به هم مرتبط

1. frustrated aspirations

نظم اجتماعی سخن گفته‌اند: پایه اخلاقی و پایه هنجاری. پایه اخلاقی نظم اجتماعی به الزام‌کنندگی هنجارهای اخلاقی (زیاده طلب مکن، امساک کن، به حق خودت قانع باش، صبر پیشه کن) مرتبط است و پایه هنجاری به الزام‌کنندگی هنجارهای رفتاری. نگاهی به سنت نظریه آنومی حاکی از آن است که بیشتر نظریه‌پردازان، آنومی را از بعد هنجارهای رفتاری مورد بحث قرار داده‌اند. به همین دلیل، آن را به معنای «بی‌هنجاری» گرفته‌اند. در این تعبیر آنومی حالتی است که هنجارهای رفتاری الزام‌آور وجود ندارد. از این رو، افراد در رفتارهای اجتماعی دچار سرگشتگی و پیش‌بینی‌ناپذیری می‌شوند» (کوثری و نجاتی حسینی، ۱۳۸۸).

تحلیل متفاوت از تأثیر طبقه

طبقه و تأثیر آن بر آنومی و انحراف یکی از مهمترین و مناقشه‌برانگیزترین متغیرها در جامعه‌شناسی انحرافات است؛ بنابراین بررسی آن از دیدگاه دورکیم و مرتن به‌عنوان دو صاحب‌نظر اصلی نظریه آنومی دارای اهمیت است. نکته اول و مورد تشابه اینکه، هم دورکیم و هم مرتن معتقدند که طبقه (و کلاً شرایط اقتصادی) به خودی خودی رابطه‌ای با آنومی و انحرافات اجتماعی ندارد و هر دو معتقد به تأثیرگذاری طبقه و شرایط اقتصادی با واسطه متغیرهای دیگر هستند. این متغیرهای واسطه برای دورکیم تغییرات ناگهانی و بی‌تعادل ناشی از آن و سپس بی‌حد و حصر شدن آرزوها در شرایط رشد اقتصادی و پایین رفتن و تعدیل آرزوها و خواسته‌ها در شرایط رکود اقتصادی) است. «گرچه بحرانهای صنعتی و مالی موجب افزایش خودکشی می‌شوند، ولی نمی‌توان نتیجه گرفت که این افزایش به سبب فزونی فقریست که از بحرانها ناشی شده است، زیرا بحرانهای حاصل از رفاه نیز به افزایش خودکشی می‌انجامد؛ برای اینکه آنها نیز بحران هستند و موجب آشفته‌گیهایی در نظم امور اجتماعی می‌شوند. هر گسستگی در تعادل، حتی اگر با رفاه بیشتری همراه باشد که زندگی عمومی را حیات‌بخش کند، افراد را به سمت مرگ ارادی می‌راند. هر بار که نظامات جدیدی

در قالب‌های اجتماعی اتفاق افتد، چه وابسته به رشد ناگهانی یا به فاجعه غیر منتظره باشد، در این شرایط انسان براحتی خود را می‌کشد» (دورکیم، ۱۳۸۹).

از نظر مرتن نیز طبقه در شرایطی تأثیرگذار خواهد بود که ابتدا اهداف و آرزوهای سطح بالا توسط افراد پذیرفته شده باشند. مرتن اما برخلاف دورکیم این اهداف و آرزوهای بالا را ناشی از بحرانها و بی‌تعادلی اقتصادی و اجتماعی نمی‌داند، بلکه داشتن اهداف و آرزوهای بالا را پدیده‌ای عادی و متعلق به شرایط عادی جامعه امریکا می‌داند. اما در هر صورت معتقد است طبقه تنها در شرایطی بر آنومی و انحراف اجتماعی تأثیرگذار خواهد بود که فرد ابتدا آرزوها و اهداف بالایی داشته باشد. «نه فقر و نه ارتباط آن با فرصت محدود برای توضیح همبستگیهای مختلف کافی نیست. با این حال، زمانی که ما پیکربندی کامل را در نظر می‌گیریم - فقر، فرصت محدود و تعیین اهداف فرهنگی - پایه‌هایی برای تبیین همبستگی بالاتر بین فقر و جرم در جامعه امریکا نسبت به سایر جوامع که ساختار متصلب طبقاتی با نمادهای طبقاتی افتراقی موفقیت همبسته شده‌اند، آشکار می‌شود» (مرتن، ۱۹۶۸).

در مجموع می‌توان گفت هر چند دورکیم بر تغییرات ناگهانی و بحرانی تأکید دارد، اما هر دو صاحب‌نظر بر این اعتقاد هستند که وضعیت اقتصادی و طبقاتی فی‌نفسه ارتباطی با آنومی و انحراف ندارد، بلکه زمانی بین این متغیرها ارتباط برقرار می‌شود که افراد آرزوها و اهداف سطح بالایی به‌ویژه در زمینه موفقیت مالی داشته باشند. تا اینجا بین دو تئوری شباهت کلی وجود دارد. اما اختلاف جدی و قابل توجه در نوع و جهت رابطه بین متغیرهای مورد بحث است. در اینجا پرسش این است که آیا طبقه با آنومی و انحراف رابطه مستقیم دارد یا معکوس؟

دورکیم معتقد است طبقات بالاتر بیشتر مستعد آنومی و پیامدهای ناشی از آن همچون خودکشی هستند. «فقر به خودی خود یک مانع محسوب می‌شود، هر چه بگوییم بالاخره برای رسیدن به خواسته‌ها و آرزوها ناچار باید تا اندازه‌ای امکانات و وسائل را به حساب

آورند و این تا حدی به عنوان نقطه اتکا برای تعیین چیزی محسوب می‌شود که مورد آرزو است. بنابراین، انسان هر اندازه کمتر داشته باشد، به همان اندازه کمتر برای بسط حدود نیازهای نامعین خود وسوسه می‌شود... درحالی که ثروت و رفاه با تهییج فرد، همیشه در معرض تحریک روحیه طغیانگری است که خود منبع اصلی ضد اخلاقی و بی‌بندوباری است» (دورکیم، ۱۳۸۹).

اما مرتن برعکس دورکیم معتقد است که دستیابی به اهداف و آرزوها برای همگان به طور یکسان فراهم نیست و از این نظر طبقه پایین فشار بیشتری را متحمل می‌شود و لذا بیشتر احتمال دارد که دست به جرم و جنایت بزند یا درگیر سایر انواع انحراف و ناهمناوی بشود. با توجه به اینکه در جامعه‌شناسی انحرافات و در مطالعه آنومی، بیشتر افراد نظریه مرتن را مبنای پژوهش خود قرار داده‌اند، تفسیر مرتن از تأثیر طبقه مورد اقبال بیشتری قرار گرفت. اما نتایج پژوهشها در این خصوص ضد و نقیض بوده است و انتقاداتی نیز بر مرتن و نظریه او وارد شده است. از جمله این منتقدین کرنهاوزر^۱ بود. «وی رکن اصلی نظریه‌های فشار را این ادعا می‌دانست که روان‌فشاری^۲ یا ناکامی علل جرم و بزهکاری است. گفته می‌شد سرچشمه این روان‌فشاری یا ناکامی شکافی است که میان آنچه مجرمان می‌خواهند «آرزوها» و آنچه انتظار به دست آوردن آنها دارند «انتظارها»، وجود دارد. وی سپس استدلال کرد فشار در این معنا به طور یکنواخت در سرتاسر جامعه گسترده شده و میزان آن در میان فقیران بیشتر نیست. این مسئله بدین خاطر است که مردم، صرف‌نظر از آن که تا چه اندازه ثروت دارند، همیشه چیزی بیشتر از آنچه می‌توانند به دست آورند، می‌خواهند، یک میلیونر را با نیاز شدید به اضافه نمودن یک میلیون دلار دیگر به دارایی خود با یک کارمند تلاش‌گر با نیاز شدید به یافتن چند هزار دلار برای پرداخت کرایه خانه‌اش مقایسه کنید. نیاز چه کسی گسترده‌تر

1. kornhauser
2. stress

است؟ چه کسی بیشتر تحت فشار قرار می‌گیرد؟» (ولد و همکاران، ۱۳۸۰).

میزروخی^۱ معتقد است «بیش از یک نوع بی‌هنجاری وجود دارد و توزیع افتراقی بی‌هنجاری بین طبقه‌های مختلف نشان‌دهنده انواع بی‌هنجاری است» (میزروخی، ۱۳۷۸).

به نظر میزروخی در هر کدام از طبقات پایین و بالا، نوع متفاوتی از آنومی وجود دارد و آنومی در طبقه پایین با تئوری مرتن و در طبقه متوسط و بالا بیشتر با تئوری دورکیم قابل تبیین است. «بین هدفهای توفیقی که طبقه‌های پایین آرزو می‌کند و ارزشهایی که فرصتهای رسیدن به این هدفها را تقویت می‌کنند ناهمخوانی وجود دارد... هدفهای به‌طور اجتماعی ساختمانند با بسیاری از وسیله‌های ساختمانند اجتماعی که می‌توان با آنها به هدف رسید، در تضادند» (میزروخی، ۱۳۷۸). در سوی دیگر «بی‌هنجاری طبقه متوسط بیشتر از بی‌هنجاری طبقه پایین با دورکیم نزدیک است که آن را «آرزو کردن آنچه دست‌نیافتنی است» نامید. رسیدن به هدفهای موفقیت‌آمیز طبقه متوسط، به دلیل ماهیت آنها، خیلی مشکل‌تر از هدفهای موفقیت‌آمیز عینی طبقه پایین است» (میزروخی، ۱۳۷۸).

تفاوت در گستره و جامعیت تبیین

یکی از مهمترین تفاوت‌های مرتن و دورکیم دامنه و گستره تبیینی است که برای نظریات خود قائل هستند. دورکیم معتقد بود شرایط آنومیک تنها توان تبیین بخش محدودی از مسائل و انحرافات را دارند و نه همه آنها را. دورکیم عوامل مختلفی را برای خودکشی برشمرد و بر اساس این عوامل، چهار نوع خودکشی (خودخواهانه، دیگرخواهانه، آنومیک و قدرگرایانه) را از هم تفکیک کرد و تنها یکی از آنها را ناشی از شرایط آنومیک می‌دانست. به نظر می‌رسد تئوری دورکیم این قابلیت را دارد که آسیبها و مسائل ناشی از شرایط آنومیک را از آسیبها و مسائل ناشی از عوامل و شرایط غیر آنومیک تفکیک کند. تفکیک این موارد ناشی از

1. Mizruchi

دقت و موشکافی مفهومی دورکیم است. اما تئوری آنومی مرتن بر آن است که گستره بیشتری از انحرافات و کج رویها را پوشش دهد (منارد، ۱۹۹۵؛ مرتن، ۱۹۶۸). این جامعیت هر چند جذاب و پرتعداد است اما واقعیت آن است که مرتن همان طور که تامپسن گفته است هر چند مفهوم آنومی را گسترش داد، اما آنرا تغییر نیز داد و ماهیت انتقادی را از آن گرفت (تامپسن، ۲۰۰۳). مفهوم آنومی دورکیم «که انتقادی بود از جامعه صنعتی، به مفهوم محافظه کارانه ای تبدیل شد که حاکی از نقص و نارسایی در سازگار شدن با نظم اجتماعی بود» (لوکس، ۱۳۹۲). همچنین مرتن در بیان شیوه های انطباق، «تفاوت در شیوه های انتخاب را حداقل تا حدودی ناشی از اجتماعی شدن متفاوت می داند. به طور ضمنی این ایده، راه این امکان را باز می کند که الگوهای پذیرش اهداف و وسایل ممکن است به جای آنومی به تنهایی، ناشی از شرایطی غیر از آنومی باشد» (منارد، ۱۹۹۵).

شیوه های سنجش و اندازه گیری آنومی

تفاوتها و ابهامات تئوریک به ابهام در معنا و اختلاف در تعریف و شیوه های اندازه گیری آنومی نیز منجر شده است. در این بخش سعی شده است مهمترین شیوه های سنجش و اندازه گیری آنومی مطرح شود. در جامعه شناسی دو شیوه اصلی برای اندازه گیری آنومی طرح شده است. شیوه نخست و پرکاربرد، استفاده از مقیاسهایی برای اندازه گیری آنومی است. شیوه دوم، اندازه گیری آرزوها و اهداف و اختلاف آن با احتمال دستیابی به آنهاست. اولین و پرکاربردترین شیوه اندازه گیری آنومی، مقیاسی است که توسط سرول تهیه شده است. سرول برای مقیاس خود که احساس آنومی فردی را اندازه گیری می کند از اصطلاح آنومیا استفاده کرد. مقیاس سرول از پنج گویه به شرح زیر تشکیل شده است (سرول، ۱۹۵۶):

۱- مکاتبه با مقامات دولتی فایده چندانی ندارد چرا که اکثر مقامات دولتی واقعاً به فکر

مشکلات مردم عادی نیستند.

۲- این روزها انسان مجبور است به فکر امروزش باشد و فردا را به حال خود رها کند.

۳- با وجود آنچه که برخی از مردم می‌گویند، وضعیت افراد عادی در حال بدتر شدن

است، نه بهتر شدن.

۴- با توجه به روند امور در آینده چندان منصفانه نیست که بچه‌ای را به دنیا آورد.

۵- این روزها مردم واقعاً نمی‌دانند که روی چه کسی می‌توانند حساب کنند.

درواقع سرول تلاش کرد مفهوم آنومی را که یک پدیده ساختاری اجتماعی است و طی آن قواعد حاکم بر رفتار اجتماعی مختل می‌شود در سطح فردی به کار گیرد. او به دنبال تقلیل‌گرایی روانشناختی نبود بلکه تلاش کرد آثار روان‌شناختی اجتماعی متغیر ساختار اجتماعی آنومی را اندازه‌گیری کند (تیوان، ۱۹۷۵).

برخی از پژوهش‌گران در مطالعات خود گویه‌های دیگری نیز به این مقیاس اضافه کردند؛ از جمله این گویه‌ها موارد زیر است:

«برای پول درآوردن هیچ راه درست و غلطی وجود ندارد، بلکه تنها راه‌های سخت و

آسان وجود دارد.

بیشتر مردم واقعاً توجهی ندارند برای نزدیکان و اطرافیان‌شان چه اتفاقی می‌افتد.

انسان برای اینکه از نظر اجتماعی موفق شود گاهی لازم است خودش را بهتر از آنچه

واقعاً هست نشان دهد.

هر چند پسندیده نیست اما واقعیت این است که انسان اگر همیشه واقعیت را بگوید از

نظر اجتماعی به‌جایی نمی‌رسد.

گاهی لازم است برای اینکه به‌جایی برسی، از زور و تهدید علیه دیگران استفاده کنی.

به‌نظر می‌رسد هیچ کس توافقی در خصوص اینکه چه چیز درست و چه چیز غلط است

ندارد، چرا که هر کس طرز فکر خودش را دنبال می‌کند» (ژاو، ۲۰۰۷).

بر این مقیاس نقدهای زیادی وارد شده است. از جمله نقدهای مهمی که بر این مقیاس وارد است این است که مقیاس آنومیا، آنومی فردی یا ادراک فرد از آنومیای روان‌شناختی اجتماعی خودش را اندازه‌گیری نمی‌کند بلکه ادراک فرد از آنومیای دیگران را اندازه می‌گیرد (تیوان، ۱۹۷۵).

در نقد دیگر به نام‌تناظر بودن کامل بین آنومی به‌عنوان یک مفهوم سطح کلان با آنومیا به‌عنوان یک مفهوم سطح خرد و فردی اشاره شده است. بر اساس این تفسیر آنومیا تنها در جامعه‌ای می‌تواند به‌عنوان نمود سطح فردی آنومی در نظر گرفته شود که مشخصه آن وجود هنجارهای محدودکننده لذت و خوشگذرانی است. در چنین زمینه و شرایطی است که افرادی که در خوشگذرانی و کسب لذت زیاده‌روی کنند دچار آنومی می‌شوند و هر چه تعداد چنین افرادی بیشتر باشد می‌توان فرض کرد که آنومی در سطح جامعه بیشتر است. اما در شرایطی که هنجارهای تجویزی^۲ رایج باشد (اگر احساس می‌کنی خوب است پس انجام بده) تعداد اشخاصی که آنومیا را تجربه می‌کنند می‌تواند شاخص معکوسی برای وجود آنومی باشد؛ چرا که این افراد کسانی هستند که مطابق با هنجارهای تحریمی که نامتناسب با شرایط کنونی است رفتار می‌کنند (آبراهامسون، ۱۹۸۰).

روش دیگر پژوهش در دیدگاه آنومی، مطالعه آرزوها و اهداف افراد و تأثیر آن بر انحراف و بزهکاری است (آگنیو، ۱۹۸۳؛ شوستر، ۱۹۷۲؛ منارد، ۱۹۹۵؛ کائو، ۲۰۰۴). ذکر این نکته لازم است که مراد دورکیم و مرتن از تأکید بر آرزوها به‌عنوان شاخص آنومی شامل هر آرزویی نیست، بلکه منظور آنها اساساً آرزوهای مادی و پولی بوده است.

موفقیت مالی هسته اصلی رویای امریکایی^۳ است. فرهنگ جامعه مدرن موفقیت و

1 -Zhao

2. prescriptive

3. American dream

شادکامی را منوط به کسب پول و ثروت می‌داند. اما از طرفی این رویای امریکایی یک سویه تاریک نیز دارد؛ تلاش برای کسب ثروت مادی مانع پرداختن به خانواده، دوستان، خودشکوفایی و مشارکت در اجتماع می‌شود (کاسر و راین، ۱۹۹۳).

بدهمی در این خصوص باعث شده تا برخی از محققان با پژوهش بر روی آرزوهای تحصیلی و شغلی به نتایج متفاوتی برسند و این نتایج را به‌عنوان عدم تایید تئوری آنومی تفسیر کنند. از جمله هیرشی^۱ در بخشی از پژوهشی که برای آزمون نظریه کنترل اجتماعی انجام داده مرتکب همین خطا شده است. «وی دریافت که آرزوها و انتظارات آموزشی و شغلی بزهکاران پایین‌تر از بزه‌ناکردگان است. این یافته‌ها با نظریه کنترل سازگار است؛ زیرا جوانان دارای آرزوها و انتظارات پایین پای‌بندی اندکی به هم‌نوایی دارند- یعنی، آنها با ارتکاب اعمال بزهکارانه خطر نمی‌کنند. به عکس، این یافته‌ها با نظریه‌های فشار سازگار نیست؛ زیرا بر حسب این نظریه‌ها، جوانان دارای آرزوهای بزرگ، ولی انتظارات پایین، باید بیشترین فشار را متحمل شوند و بنابراین، بزهکارترین باشند. هیرسچی دریافت که صرف‌نظر از انتظارات دانش‌آموز، هر چه آرزو بزرگ‌تر باشد، نرخ بزهکاری پایین‌تر خواهد بود» (ولد و همکاران، ۱۳۸۰). حال آنکه تحقیقات مختلف نشان داده وقتی موفقیت مالی بیش از سایر اهداف و آرزوها مورد تأکید باشد پیامدهای آسیب‌شناسانه دارد. علاوه بر پژوهشهای جامعه‌شناسی، مطالعات حوزه روان‌شناسی نیز نشان داده تأکید بر موفقیت مالی تأثیر منفی بر سازگاری روان‌شناختی^۲، خودشکوفایی^۳ و رفاه افراد داشته است. تأکید بیشتر بر موفقیت مالی همچنین با افسردگی و اضطراب بیشتر همراه بوده است. همچنین این افراد بیشتر کنترل‌گرا^۴ بوده‌اند، بدین معنی که در سازماندهی انگیزه‌های خود بیشتر تحت تأثیر عوامل بیرونی هستند (کاسر و راین، ۱۹۹۳).

1. Hirschi

2. psychological adjustment

3. self-actualization

4. control orientation

پژوهش در خصوص آرزوها به تدقیق این مفهوم و ایجاد تفکیک بین مفاهیمی نظیر آرزوها^۱ و انتظارات^۲ و تفکیک بین آرزوهای نسبی و مطلق^۳ شده است. در مفهوم انتظارات نوعی واقع‌گرایی و واقع‌بینی وجود دارد و منظور از آن، هدفی است که فرد برای دستیابی به آن برنامه‌ریزی می‌کند^۴ و منظور از آرزو که وجه ایدئال‌گرایانه‌ای دارد، هدفی است که فرد دوست دارد به آن دست پیدا کند^۵. افراد در بیان آرزوها معمولاً محدودیتها و منابع خود را در نظر نمی‌گیرند، اما در بیان انتظارات این محدودیتها و موانع در نظر گرفته می‌شود. در بررسی آرزوهای مطلق از پاسخ‌گویان سؤال می‌شود که چقدر خواهان و آرزومند اهداف مختلف نظیر تحصیلات، درآمد و منزلت شغلی هستند (اهمیت هر آرزو)؛ درحالی‌که در اندازه‌گیری آرزوهای نسبی از پاسخ‌گویان سؤال می‌شود تا چه حد خواهان هر کدام از این اهداف در مقایسه و نسبت به سایر اهداف هستند (اولویت هر آرزو) (آگنیو، ۱۹۸۳). تعریف عملیاتی دیگری از آرزوهای نسبی توسط شوستر انجام شده است. از نظر شوستر^۶ آرزوهای نسبی تفاوت بین موقعیتی است که فرد در آن متولد شده و موقعیتی که آرزویش را دارد و آرزوهای مطلق، اندازه‌گیری آرزوی یک موقعیت در ساختار قشربندی است بدون توجه به موقعیتی که فرد قبلاً در آن ساختار داشته است. آرزوهای نسبی با کسر نمره منزلت شغل مورد آرزوی فرد از نمره منزلت شغل پدر او محاسبه شده است (شوستر، ۱۹۷۲).

منارد^۷ برداشت پاسخگویان از ناکافی بودن وسایل مشروع برای رسیدن به اهداف مطلوب را به‌عنوان شاخص بی‌هنجاری^۸ در نظر گرفت (منارد، ۱۹۹۵). مطابق تعریف پذیرفته شده در این شاخص، بی‌هنجاری یا موقعیت آنومیک شرایطی است که دستیابی به اهداف معین، به احتمال زیاد مستلزم ارتکاب رفتارهای از نظر اجتماعی ناپسند باشد. گویه‌های این مقیاس عبارتند از: «۱- گاهی لازم است برای حفظ اعتماد والدیتان به آنها دروغ بگویید. ۲- ممکن

1. aspirations

4. plan to attain

7. Menard

2. expectations

5. like to attain

8. normlessness

3. relative and absolute aspirations

6. Schuster

است لازم باشد برای از دست ندادن برخی از دوستان از قواعد والدیتان تخطی کنید.

۳- گاهی لازم است برای جلب احترام دوستانتان، دیگران را کتک بزنید. ۴- اگر بخواهید بین دوستانتان محبوب باشید مجبورید بعضی از قواعد و مقررات را بشکنید.

۵- گاهی برای اینکه دچار دردسر نشوید لازم است به معلمها دروغ بگویید. ۶- در مدرسه گاهی لازم است برای اینکه برنده شوید، تقلب کنید» (منارد، ۱۹۹۵). هر یک از این گویه‌ها نشان می‌دهد برای رسیدن به هدف مطلوب، پیروی از هنجارهایی که وسایل مشروع را در نظر می‌گیرند به شکست منتهی می‌شود.

منارد معتقد است به‌جای تأثیر آرزوها بر بزهکاری باید مهمترین عامل مورد توجه تئوری آنومی مرتن که شیوه‌های انطباق است مورد سنجش و اندازه‌گیری قرار گیرد. از نظر منارد پژوهشهای قبلی در خصوص فشار «اغلب بدون اینکه تأثیر شیوه‌های انطباق را بر رفتار غیرقانونی در نظر بگیرند، اختلاف بین آرزوها و فرصتها را بررسی کرده‌اند. چنین پژوهشهایی به دلیل کنار گذاشتن نزدیک‌ترین عامل اثرگذار بر رفتار غیرقانونی، یعنی شیوه‌های انطباق، ناقص و نابسند هستند» (منارد، ۱۹۹۵).

متغیر شیوه‌های انطباق با استفاده از ترکیب دو متغیر ایجاد شده است. متغیر اول اندازه‌گیری آرزوها با استفاده از این سؤال است: «چقدر برای شما مهم است که بعد از اتمام مدرسه یک شغل یا حرفه خوب داشته باشید؟» متغیر دوم مقیاسی بود که در آن از پاسخگویان سؤال شد ارتکاب نوعی از اعمال بزهکارانه (آزار جنسی^۱، سرقت مسلحانه^۲، ضرب و جرح شدید^۳، سرقت از منازل^۴، دزدی بیش از ۵۰ دلار، سرقت وسیله نقلیه^۵، مصرف غیر قانونی مواد مخدر (ماری‌جوانا و مواد ترکیبی)) تا چه حد نادرست است. افرادی که دو گزینه بسیار نادرست و نادرست را انتخاب کردند به‌عنوان افرادی در نظر گرفته شدند که هنجارها را پذیرفته‌اند

1. sexual assault

2. robbery

3. aggravated assault

4. burglary

5. motor vehicle theft

و افرادی که دو گزینه بعدی (کمی نادرست است، اصلاً نادرست نیست) را انتخاب کردند به عنوان افرادی که هنجارها را نپذیرفته‌اند طبقه‌بندی شدند. با استفاده از ترکیب دو متغیر فوق، شیوه‌های انطباق به شکلی که در جدول (۱) ارائه شده، اندازه‌گیری شده است.

جدول (۱) شیوه‌های انطباق فردی در پژوهش منارد

داشتن شغل خوب مهم است؟			
خیر	بلی		
شعائرگرا	هم‌نوا	خیلی نادرست و نادرست بودن همه اعمال بزهکارانه	ارتکاب اعمال بزهکارانه تا چه حد نادرست است؟
انزوطلب/طغیان‌گر	نوآور	کمی نادرست یا اصلاً نادرست نیست برای یک مورد از اعمال بزهکارانه یا بیشتر از آن	

(منارد، ۱۹۹۵)

کائو^۱ (۲۰۰۴) نیز بیان می‌کند که پژوهش‌های قبلی برای آزمون آنومی بر انفصال آرزوها و انتظارات تأکید کرده‌اند و او در مقابل تلاش دارد تا بر خود مفهوم آنومی تأکید کند. او آنومی را با شاخصی که با استفاده از شش گویه که در پیمایش جهانی ارزشها به کار رفته اندازه‌گیری می‌کند. این گویه‌ها سناریوهایی است که پذیرش مشروعیت رفتارهای منحرف و کجروی ابزاری را نشان می‌دهد. این شش گویه عبارتند از: ۱- درخواست بهره‌مندی از مزایای دولتی‌ای که شامل حال شما نمی‌شود، ۲- پرداخت نکردن کرایه و وسایل نقلیه عمومی، ۳- تقلب در پرداخت مالیات در صورتی که امکان آن را داشته باشید، ۴- خرید وسایلی که می‌دانید دزدی است، ۵- قبول رشوه به هنگام انجام وظایف، ۶- سر باز زدن از گزارش خسارتی که تصادفاً به وسیله پارک شده زده‌اید. در مقابل هر کدام از گویه‌ها یک طیف ۱۰ قسمتی با پاسخهای «همیشه موجه است» و «هرگز موجه نیست» در دو سر طیف قرار دارد.

1. Cao

کائو مدعی است که این شش آیتم تعریف عملیاتی بهتری برای آنومی ارائه می‌کنند؛ چرا که گویای این نظر مرتن است که آنومی فقدان اجماع درباره هنجارهای مشروع است. همچنین با استدلال مرتن مبنی بر اینکه آنومی شرایطی است که رویه‌های از نظر تکنیکی کارآمد تبدیل به شیوه مرسوم شوند سازگار است. همچنین این شاخص طیفی از جرائم ایزاری شامل جرائم یقه‌سفیدی، فساد و جرائم خیابانی را پوشش می‌دهد و هدف همه آنها پول است.

هاگان و همکاران^۱ (۱۹۹۵) در پژوهش خود بر آرزوهای آنومیک^۲ تأکید دارد و این مفهوم را در قالب طیف لیکرت اندازه‌گیری کرده است. گویه‌های این مقیاس عبارت بودند از: «برای پیشرفت مجبوری پول داشته باشی، مهم نیست چگونه آن را به دست آوری»، «مهمترین چیز برای پیشرفت شناسایی افراد مهم و همراهی با آنهاست» و «بردن مهمترین چیز در زندگی است نه چگونه بردن».

بحث

همان‌طور که ملاحظه شد، باوجود اینکه بیشتر تئوری آنومی مرتن را بسط تئوری آنومی دورکیم می‌دانند، اختلافات قابل توجهی بین آنها وجود دارد که گاه حتی جهتهای کاملاً متفاوتی می‌توانند به پژوهشها بدهند (از جمله در خصوص اثرات طبقه). بنابراین توجه به این تفاوتها لازم و ضروری است. هر کدام از این تئوریهای قابلیت‌های متمایزی دارند که با درک این قابلیتها، امکان بهره‌مندی از آنها فراهم می‌شود. به‌عنوان مثال تأکید ویژه و برجسته‌ای که تئوری آنومی دورکیم بر تحولات و بحرانها، به‌ویژه بحرانهای اقتصادی دارد در کار مرتن وجود ندارد. بنابراین از این نظر استفاده از تئوری آنومی دورکیم با شرایط جامعه ایران که چندین سال است با بحران اقتصادی روبرو است تناسب بیشتری دارد و می‌توان از ظرفیت این تئوری برای تحلیل این شرایط استفاده کرد.

1. Hagan
2. anomic aspirations

تئوری آنومی با توجه به ظرفیت مفهومی بالایی که دارد چارچوب نظری مناسبی را برای پژوهش درباره طیفی از مسائل اجتماعی (نظیر آنومی، انحرافات اجتماعی، ناامیدی، نارضایتی و ...) فراهم می‌کند. این تئوری در یک چارچوب منسجم مکانیسم روابط این مسائل و متغیرها را تعریف کرده است.

اما به دلیل ابهامات تئوریک، تعریف آنومی نیز بین محققان متفاوت بوده است. به همین دلیل شیوه سنجش و اندازه‌گیری آنومی نیز پر ابهام و پر اختلاف بوده است. به نظر می‌رسد در باب سنجش آنومی هنوز نتایج رضایتبخشی حاصل نشده و هر محقق از شیوه خود دفاع می‌کند. به همین دلیل سنجش آنومی خود می‌تواند یک برنامه جدی پژوهشی باشد تا در گام بعد بتوان به عوامل و پیامدهای آن در جوامع و شرایط مختلف اجتماعی پرداخته شود. آنچه در این میان اهمیت دارد این است که با توجه به تفاوت رویکردها، باید متناسب با هر رویکرد تعاریف و اندازه‌گیری متناسب با آن به عمل آید و نمی‌توان یک شیوه سنجش واحد را هدف قرار داد.

- ابادزی، ی. ع. (۱۳۹۳). *جامعه بازار*. در غلامرضا غفاری و محمدرضا جوادی یگانه (ویراستاران)، گزارش وضعیت اجتماعی کشور (کتاب چکیده‌ها) (صص. ۲۰۸-۲۰۳). تهران: شورای اجتماعی کشور.
- دورکیم، ا. (۱۳۸۹). *خودکشی* (ترجمه ن. سالارزاده امیری). تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی.
- دورکیم، ا. (۱۳۷۸). *بی‌هنجاری و خودکشی*. در ل. کوزر و ب. روزنبرگ (ویراستاران)، نظریه‌های بنیادی جامعه‌شناختی (صص. ۴۲۱-۴۳۱) (ترجمه ف. ارشاد). تهران: نشر نی.
- دورکیم، ا. (۱۳۸۱). *درباره تقسیم کار اجتماعی* (ترجمه ب. پرهام). تهران: نشر مرکز.
- رفیع‌پور، ف. (۱۳۷۸). *آنومی یا آشفتگیهای اجتماعی: پژوهشی درباره پتانسیل آنومی*. تهران: انتشارات سروش.
- سراج‌زاده، س. ح. (۱۳۷۸). سرمشق آشفته توسعه نابسامان. *کتاب ماه علوم اجتماعی*، ۲۶، ۳-۶.
- سی‌من، م. (۱۳۷۸). *در معنای از خود بیگانگی*. در ل. کوزر و ب. روزنبرگ (ویراستاران)، نظریه‌های بنیادی جامعه‌شناختی (صص. ۴۲۱-۴۰۷) (ترجمه ف. ارشاد). تهران: نشر نی.
- کلووارد، ر. ای. (۱۳۷۸). *وسایله‌های نامشروع، بی‌هنجاری و رفتار انحرافی*. در ل. کوزر و ب. روزنبرگ (ویراستاران)، نظریه‌های بنیادی جامعه‌شناختی (صص. ۴۵۳-۴۵۷) (ترجمه ف. ارشاد). تهران: نشر نی.
- کوثری، م. و نجاتی حسینی، س. م. (۱۳۸۸). *پتانسیل آنومی اجتماعی در مناطق حاشیهای شهر تهران*. دانشگاه آزاد اسلامی، معاونت پژوهشی، دفتر گسترش تولید علم.
- کوثری، م. (۱۳۹۳). آنومی اجتماعی و اعتیاد به مواد مخدر. *اعتیاد پژوهی*، ۲۵(۲)، ۳۰-۱۳.
- لوکس، ا. (۱۳۹۲). *بی‌هنجاری-آنومی*. در و. آوتویت و ت. باتامور (ویراستاران)، فرهنگ علوم اجتماعی قرن بیستم (۱۸۷-۱۸۵) (ترجمه ح. چاوشیان). تهران: نشر نی.
- مرتون، ر. (۱۳۷۸). *ساختار اجتماعی و بی‌هنجاری*. در ل. کوزر و ب. روزنبرگ (ویراستاران)، نظریه‌های بنیادی جامعه‌شناختی (صص. ۴۳۱-۴۴۰) (ترجمه ف. ارشاد). تهران: نشر نی.
- معیدفر، س. (۱۳۸۵). *جامعه‌شناسی مسائل اجتماعی ایران*. همدان: انتشارات نورعلم.
- مؤمنی، ف. (۱۳۹۳). *درهم‌تنیدگی بحرانهای اقتصادی-اجتماعی در ایران معاصر (خطر تشدید آنومی اقتصادی)*. در غلامرضا غفاری و محمدرضا جوادی یگانه (ویراستاران)، گزارش وضعیت اجتماعی کشور (کتاب چکیده‌ها) (۲۲۰-۲۱۵). تهران: شورای اجتماعی کشور.
- میزروخی، ا. ه. (۱۳۷۸). *موقفیت و فرصت*. در ل. کوزر و ب. روزنبرگ (ویراستاران)، نظریه‌های بنیادی جامعه‌شناختی (صص. ۴۴۰-۴۴۸) (ترجمه ف. ارشاد). تهران: نشر نی.
- ولد، ج.، برنارد، ت. و اسنپس، ج. (۱۳۸۰). *جرم‌شناسی نظری (گذری بر نظریه‌های*

- جرم‌شناسی) (ترجمه ع. شجاعی). تهران: انتشارات سمت.
- Abrahamson, M. (1980). Sudden Wealth, Gratification and Attainment: Durkheim's Anomie of Affluence Reconsidered. *American Sociological Review*, 45(1), 49.
 - Agnew, R. S. (1980a). Success and Anomie: A Study of the Effect of Goals on Anomie. *Sociological Quarterly*, 21(1), 53-64.
 - Agnew, R. S. (1980b). *A revised strain theory of delinquency. Unpublished thesis*, The University of North Carolina at Chapel Hill.
 - Agnew, R. (1983). Social Class and Success Goals: An Examination of Relative and Absolute Aspirations. *Sociological Quarterly* 24, 435-452.
 - Bates, K. A. & Crutchfield, R. D. (2000). Anomie. In E. F. Borgatta & J. V. Rhonda (Eds.), *Encyclopedia of Sociology* (168-164). 2nd ed., Montgomery, *Macmillan Reference USA*: New York.
 - Besnard, P. (1988). The True Nature of Anomie. *Sociological Theory*, 6(1), 91-95.
 - Cao, L. (2004). Is American Society More Anomic? A Test of Merton's Theory with Cross-National Data. *International Journal Of Comparative And Applied Criminal Justice*, 28(1), 15-32.
 - Cloward, R. A. (1959). Illegitimate Means, Anomie, and Deviant Behavior. *American Sociological Review*, 24(2), 164-176.
 - Downes, D. & Rock, P. (1982) *Understanding Deviance: A Guide to the Sociology of Crime and Rule-Breaking*. 2nd ed., Oxford: Oxford University Press.
 - Hagan, J., Merckens, H. & Boehnke, K. (1995). Delinquency and Disdain: Social Capital and the Control of Right-Wing Extremism Among East and West Berlin Youth. *American Journal of Sociology*, 100-40, 1028-1052.
 - Hilbert, R. A. (1989). Durkheim and Merton on Anomie: An Unexplored Contrast and Its Derivatives. *Social Problems*, 36(3), 242-250.
 - Kasser, T. & Ryan, R. M. (1993). A dark side of the American dream: Correlates of financial success as a central life aspiration. *Journal of Personality and Social Psychology*, 65, 410-422.
 - Menard, S. (1995). A Developmental Test of Mertonian Anomie Theory. *Journal Of Research In Crime And Delinquency*, 32(2), 136-174.

- Merton, R. (1938). Social structure and anomie. *American Sociological Review*, 3, 672-82.
- Merton, R. K. (1968). *Social Theory and Social Structure*. New York: The Free Press.
- Passas, N. (1995). Continuities in the anomie tradition. In F. Adler & W. S. Laufer (Eds.), *The Legacy of Anomie Theory* (pp. 91-112). New Brunswick, NJ: Transaction Publishers.
- Puffer, P. (2009). Durkheim did not Say Normlessness: The concept of Anomic Suicide for Introductory Sociology Courses. *Southern Rural sociology*, 24(1), 200-222.
- Schuster, J. R. (1972). *Anomie, aspirations, and delinquency: implications for education*. Unpublished thesis, The University of New Mexico.
- Srole, L. (1956). Social integration and certain corollaries: an exploratory study. *American Sociological Review*, 21, 709-716.
- Teevan, J. J. (1975). On Measuring Anomia: Suggested Modification of the Srole Scale. *The Pacific Sociological Review*, 18(2), 159-170.
- Thompson, K. (2003). *Emile Durkheim. Revised edition*, London/ New York: Routledge.
- Zhao, R. (2007). *Determinants Of Anomie: A Cross-National Study*. Unpublished thesis, University of Nebraska at Omaha.